

## آنچه پیامبر (ص) در بیماری خود، دخترش فاطمه را گفت که سلام و درود خدا بر آن دو باد

سُلیمان بن داود هاشمی از ابراهیم بن سعد، از پدرش، از عُرْوَة، از عایشه نقل می‌کند که \* رسول خدا (ص) در بیماری ارتحال خود دختر خویش فاطمه (ع) را فراخواند و آهسته به او سخنی گفت که گریست. پس آن‌گاه او را باز فراخواند و آهسته سخنی فرمود که فاطمه (ع) خندید. گوید، فاطمه (ع) را از آن پرسیدم، گفت: نخست پیامبر (ص) فرمود که در این بیماری خواهد مُرد؛ پس گریستم. سپس خبر داد که من نخستین کس از خانواده او هستم که بدو ملحق می‌شوم؛ پس خندیدم.

ابونُعَیم فضل بن دُکَین از زکریاء بن ابوزائده، از فراس بن یحیی، از عامر شعبی، از مسروق، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است \* نزد رسول خدا (ص) نشسته بودم که دخترش فاطمه (ع) آمد و راه رفتن او چنان بود که راه رفتن پیامبر (ص). پیامبر (ص) فرمود: مرحبا به دخترم. و او را بر دست راست یا چپ خود نشانده و آهسته مطالبی بدو فرمود که گریست. پس آن‌گاه مطالبی فرمود که فاطمه (ع) خندید. گفتم: چنین خنده‌یی از پس چنان گریه‌یی ندیده‌ام؛ پیامبر (ص) تو را رازدار خود می‌داند و تو می‌گریی؟ سپس گفتم: پیامبر (ص) چه رازی با تو گفت؟ گفت: راز پدرم را آشکار نمی‌سازم. پس از رحلت رسول خدا (ص) از فاطمه (ع) پرسیدم، گفت: پیامبر (ص) فرمود: جبرئیل سالی یک بار پیش من می‌آمد و قرآن را بر من عرضه می‌داشت ولی امسال دو بار چنین کرد و جز از اینکه مرگ من در رسیده باشد، به چیزی گمان ندارم؛ و من پدر خوبی از برای تو بودم و تو نیز نخستین کس از خانواده منی که به من خواهی پیوست، و بدین سبب گریستم؛ پس آن‌گاه فرمود: آیا خشنود نیستی که برترین زنان این امت بلکه زنان جهانیان باشی؟ و خندیدم.

محمد بن عمر [واقدی] از موسی بن یعقوب، از هاشم بن هاشم، از عبدالله بن وهب بن زَمْعَه، از امّ سلمه همسر پیامبر (ص) نقل می‌کند که می‌گفته است \* چون پیامبر (ص) محتضر شد، فاطمه (ع) را فراخواند و در گوش او سخن گفت و فاطمه (ع) گریست. پس آن‌گاه در گوش او سخن گفت و فاطمه (ع) خندید و تا وفات پیامبر (ص) از او چیزی نپرسیدم. آن‌گاه از سبب گریه و خنده او پرسیدم، گفت: پیامبر (ص) نخست مرا خبر داد که

رحلت خواهد فرمود و سپس خبر داد که من پس از مریم دختر عمران سرور زنان بهشت خواهم بود و از این بود که خندیدم.

محمد بن عمر [واقدی] از سفیان بن عُیینة، از عمرو بن دینار، از ابو جعفر نقل می‌کند که می‌گفته است: «پس از رحلت رسول خدا (ص)، فاطمه (ع) را خندان ندیدم جز اینکه گاهی تبسمی بر گوشهٔ لبش ظاهر می‌شد.

### آنچه رسول خدا (ص) در بیماری خود دربارهٔ اُسامه بن زید فرمود

محمد بن عمر [واقدی] از محمد بن عبدالله، از زهری، از عروة بن زبیر نقل می‌کند که می‌گفته است: «پیامبر (ص)، اُسامه را با سواران به جانب بُلُقَاء گسیل فرمود، و آن جایی بود که پدرش و جعفر [بن ابوطالب] به قتل آمده بودند. اُسامه و همراهانش که در جُزف نزول کرده بودند، خود را آماده می‌ساختند که پیامبر (ص) بیمار شد و چون احساس بهبودی نسبی فرمود، دستار بر سر بسته بیرون آمد و سه بار گفت: ای مردم لشکر اُسامه را روانه کنید. و به حجره بازگردید و حال آن حضرت سنگین شد و رحلت فرمود.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن یزید بن قُسیط، از پدرش، از محمد بن اُسامه بن زید، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: «چون خبر اعتراض مردم به فرماندهی من بر مهاجران و انصار به پیامبر (ص) رسید، از خانه بیرون آمد و بر منبر نشست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم لشکر اُسامه را زودتر روانه کنید. و به جان خود سوگند اگر به فرماندهی او اعتراض دارید بر فرماندهی پدرش هم پیش از او خرده می‌گرفتید و حال آنکه هم اُسامه و هم پدرش به فرماندهی شایسته و سزاوار بودند. گوید، لشکر اُسامه بیرون شدند و در جُزف نزول کردند و مردم همگان در مقامگاه جمع بودند که حال پیامبر (ص) سنگین شد. اُسامه و مردم منتظر ماندند تا ببینند تقدیر الهی دربارهٔ رسول خدا (ص) چگونه است. اُسامه گوید، چون پیامبر (ص) سنگین شد، من با مردم از مقامگاه به مدینه باز آمدم. پیامبر (ص) را ضعفی مفرط دست داده بود و سخن نمی‌گفت ولی دستها را به آسمان برداشت و پس آن‌گاه بر من نهاد و چنین دانستم که مرا دعا می‌فرماید.<sup>۱</sup>

۱. آیا درقبال او امر پیاپی رسول خدا (ص) برای هرچه زودتر گسیل داشتن اُسامه، این کار صحیح بوده است؟ خاصه که طبق روایات بعدی همین کتاب ابوبکر و عمر هم مأمور به حرکت بوده‌اند. آیا همین رفتار حضرت خشی مرتبت



عبدالوہاب بن عطاء عَجَلی از عُمَرُی، از نافع، از ابن عمر نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) سرّیہ را گسیل فرمود که ابوبکر و عمر نیز با آنان بودند و اُسامه بن زید را به فرماندهی ایشان بداشت و مردم بر کمی سن اُسامه خرده می‌گرفتند. چون خبر به رسول خدا (ص) رسید بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: مردم بر فرماندهی اُسامه خرده می‌گیرند؛ پیش از این نیز بر فرماندهی پدرش خرده می‌گرفتند و حال آنکه هر دو به فرماندهی شایسته‌اند و همانا اُسامه از اشخاص محبوب من است و شما را سفارش می‌کنم که با اُسامه خیراندیش باشید.

ابوبکر بن عبدالله بن ابواویس و خالد بن مَخَلَد از سلیمان بن بلال، و عبدالله ابن مسلمة بن قَعْنَب حارثی، از عبدالعزیز بن مسلم، و معن بن عیسی از مالک بن انس و جملگی از عبدالله بن دینار، از عبدالله بن عمر نقل می‌کنند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) گروهی را گسیل فرمود و اُسامه بن زید را به سرکردگی آنان گماشت. برخی از مردم بر سرکردگی او خرده گرفتند. پیامبر (ص) فرمود: اگر بر سرکردگی او خرده گیری می‌کنید قبلاً هم بر سرکردگی پدرش خرده می‌گرفتید و حال آنکه سوگند به خدا که او به فرماندهی شایسته بود و از محبوب‌ترین مردم در نظر من بود و همانا که این هم پس از پدرش از محبوب‌ترین مردم در نظر من است.

عَفّان بن مسلم از وَهَب و مُعَلّی بن اَسَد، از عبدالعزیز بن مختار، و جملگی از موسی بن عقبه، از سالم بن عبدالله، از پدرش نقل می‌کنند که \* از پیامبر (ص) حدیث می‌کرد که چون اُسامه بن زید را به فرماندهی گماشت و آگاه شد که مردم خرده گرفته‌اند و فرماندهی اُسامه را عیب کرده‌اند، در میان مردم به پا خاست و فرمود: شما اُسامه را عیب می‌کنید و بر فرماندهی او خرده می‌گیرید؛ قبلاً هم در فرماندهی پدرش چنین کردید و به خدا سوگند زید به فرماندهی شایسته بود و محبوب‌ترین همهٔ مردم در نظر من بود و همانا که پسرش هم پس از او در نظر من محبوب‌ترین مردم است. با او خیراندیش باشید که از گزیدگان شماست. سالم گوید، هرگاه عبدالله این حدیث را می‌گفت می‌افزود: البتہ پس از فاطمه (ع).

## آنچه پیامبر (ص) در بیماری ارتحال خود انصار را فرمود — که خدایشان رحمت کناد —

محمد بن عمر [واقدی] از مسلمة بن عبدالله بن عروة، از ابوالأسود، از عروة، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: \* رسول خدا (ص) دستور فرمود از هفت مشک که از هفت چاه آورده باشند بر ایشان آب بریزیم و چنین کردیم، احساس راحتی فرمود و با مردم نماز گزارد و سپس بر ایشان خطبه خواند و شهیدان اُحُد را استغفار و دعا فرمود. آن‌گاه نسبت به انصار سفارش کرد و گفت: ای گروه مهاجران، شما هر روز رو به فزونی هستید و حال آنکه انصار به همان حال نخست هستند، آنان مأوای من بودند و به آنان پناه آوردم، کریم ایشان را گرامی بدارید و از بدکارشان درگذارید.

محمد بن عمر [واقدی] از معمر، و محمد بن عبدالله، از زهری، از عبدالله بن کعب، از برخی از اصحاب پیامبر (ص) نقل می‌کند که \* آن حضرت از خانه بیرون آمد و دستار بر سر بسته بود.<sup>۱</sup> فرمود: ای گروه مهاجران، شما افزون شده‌اید و حال آنکه شمار انصار چندان زیادت نشده است و از آغاز به اندازه امروز بوده‌اند، انصار مأوای من‌اند که بدانها پناه آوردم، کریم ایشان را گرامی بدارید و از نیکی کردن به نیکان ایشان فروگذار مکنید.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالرحمن بن عبدالعزیز، از عاصم بن عمر بن قتادة، از محمود بن لبید، از ابوسعید خدری نقل می‌کند که می‌گفته است: \* رسول خدا (ص) از خانه بیرون آمد و مردم برای آگاه بر حال پیامبر (ص) به گرد ایشان فرآمدند. رسول خدا (ص) دو سر جامه‌اش را بر دوش انداخته بر سر خود دستار سپیدی بسته بود، و بر منبر ایستاد و مردم از هر سوی به جانب ایشان آمدند چندان که مسجد انباشته شد. گوید، پیامبر (ص) نخست شهادت بر زبان آورد و چون از آن برداخت، فرمود: ای مردم، انصار پناهگاه و وابسته من‌اند و چون اهل و خویشاوندان من، و کاسه دست من‌اند که در آن چیز می‌خورم. حرمت مرا میان ایشان نگه دارید؛ از نیکوکار ایشان پذیرا باشید و از بدکارشان درگذارید.

۱. این تعبیر که در این روایات مکرر آمده است، نشانه سردرد و بیماری رسول خدا (ص) است. — م.



یزید بن هارون از یحیی بن سعید، از نعمان بن مُرّة نقل می‌کند که به او چنین رسیده است که: \* رسول خدا (ص) در بیماری ارتحال خود فرمود: هر پیامبری را بازمانده‌ای است و بستگانی و وابسته و بازمانده من انصارند؛ و مردم کاستی و فزونی می‌گیرند. پس از نیکوکار ایشان پذیرا باشید و از گنهکارشان درگذارید.

اسحاق بن یوسف ازرق از زکریّاء بن ابوزائدة، از عطیة عوفی، از ابوسعید خُدَری نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) فرمود: اهل بیت من مأوای من است که بدان پناه می‌برم، و انصار وابستگان من اند، پس از گنهکارشان درگذارید و از نیکوکار ایشان پذیرا باشید.

عبیدالله بن موسی عبسی از ابن ابولیلی، از عطیة عوفی، از ابوسعید خُدَری نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) فرمود: اهل بیت من مأوای من است که بدان پناه می‌برم و وابستگان من انصارند، پس از نیکوکار ایشان پذیرا باشید، و از بدکارشان درگذارید.

عبیدالله بن موسی و فضل بن دُکین و ابوالولید هشام طیالسی، جملگی از عبدالرحمن بن سلیمان بن غسیل، از عکرمة، از ابن عباس نقل می‌کنند - و عبیدالله در حدیث خود گوید: \* کسی به حضور پیامبر (ص) آمد که زن و مرد انصار در مسجد گرد آمده بر تو می‌گیرند. فرمود: از چه می‌گیرند؟ گفتند: بر رحلت تو بیم دارند. در این حدیث همگی متفقند و گویند پیامبر (ص) پیچیده و پوشیده از خانه بیرون آمد و ملافه‌ای بر خود داشت که کناره‌های آن را از دو سوی بر دوشها کشیده بود و دستار بر سر داشت - و عبیدالله گوید آن دستار چرک بود و ابونعیم و ابوالولید گفته‌اند خاکستری رنگ بود - پس بر منبر نشست و خدای را ستایش و نیایش کرد و فرمود: ای گروه مردم، همانا که مردم فزونی می‌گیرند و حال آنکه شمار انصار کاستی می‌گیرد تا بدانجا که همچون قَلت نمک در غذا خواهند شد؛ هرکس عهده‌دار کارهای انصار شد، باید نیکوکارشان را پذیرا باشد و از بدکارشان درگذارد. ابوالولید گوید، این در بیماری ارتحال رسول خدا بود و آخرین مجلسی بود که پیامبر (ص) در آن حاضر بود.

محمّد بن عبدالله انصاری از حُمید، از انس نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) بیرون آمد و دستار بر سر بسته بود، و انصار بازن و فرزندان و خدمتکاران خود به دیدار ایشان آمدند. پس پیامبر (ص) فرمود: سوگند به کسی که جان من بر دست اوست، شما را دوست می‌دارم. بدانید که انصار آنچه بر عهده داشتند به انجام آوردند و آنچه بر

شماست مانده است. پس با نیکوکاران ایشان نکویی کنید و از گنهکارشان درگذارید. عمرو بن عاصم کلابی از ابوالأشهب، از حسن نقل می‌کند که: \* پیامبر (ص) فرمود: ای گروه انصار، شما پس از من در سختی دچار می‌آیید. گفتند: ای رسول خدا در آن حال ما را به چه کاری فرمان می‌دهی؟ فرمود: به شکیبایی، تا آن‌گاه که خدا و رسولش را دیدار کنید.

عبدالله بن محمد تیمی از حماد بن سلمة، از علی بن زید، از انس نقل می‌کند که: \* مُصعب بن زبیر، سالار انصار را گرفت و قصد جان او کرد. انس گوید، مصعب را گفتم: تو را به خدا سوگند می‌دهم که وصیت پیامبر (ص) را نسبت به انصار از یاد مبری. گفت: رسول خدا (ص) از برای آنان چه سفارش فرموده است؟ گفتم: فرمود که از نیکوکارشان پذیرفته و از گنهکارشان گذشت شود. گوید، مصعب خود را بر تشکی که می‌نشست افکند و خود را بر آن کشید چندان که بر فرش افتاد و گونه‌اش را بر فرش نهاد و گفت: فرمان رسول خدا بر سر و چشم است، رهایش کنید، آزادش سازید.

## آنچه رسول خدا (ص) در بیماری ارتحال خود بدان سفارش فرمود

أسباط بن محمد قرشی از سلیمان تیمی، از قتادة، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: \* وصیت و سفارش عمده رسول خدا (ص) در هنگام احتضار بر نماز و خوشرفتاری با بردگان بود و تا دمی که نفس به سینه‌اش می‌رسید و تا هنگامی که زبانش گویا بود بر این دو مورد سفارش می‌فرمود، [سلام و رحمت و برکات خدا بر او بادا].

وکیع به جراح از سفیان ثوری، از سلیمان تیمی، از کسی که از انس بن مالک شنیده بود، نقل می‌کرد که می‌گفته است: \* وصیت عمده پیامبر (ص) در حالی که جان به سینه‌اش رسیده بود، بر نماز بود و بر بردگان.

یزید بن هارون و عفان بن مسلم، هر دو از همام بن یحیی، از قتادة، از ابوالخلیل، از سفینه، از ام سلمه نقل می‌کردند که: \* پیامبر (ص) در سكرات مرگ فرمود: نماز، نماز، و بردگانتان. یزید در روایت خود گوید: پیامبر (ص) تا زبانش گویا بود، همچنان می‌فرمود. عفان نیز گوید: پیامبر تا زبانش گویا بود همان دو کلمه را می‌فرمود.



احمد بن عبدالله بن یونس از ابوبکر بن عیاش، از ابوالمُهَلَّب، از عبیدالله بن زحر، از علی بن یزید، از قاسم، از ابوامامه، از کعب بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) در هنگام مرگ ساعتی از خود بی‌خود شد، پس چون به خود آمد فرمود: خدای را، خدای را، در مورد بردگانتان، بر آنان جامه بپوشانید و شکمشان را سیر دارید و با آنان خوش‌گفتار باشید.

محمد بن عمر از معمر، از زهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبة نقل می‌کند که: \* آخرین سفارش پیامبر (ص) این بود که نباید گذاشت تا در زمین عرب دو دین وجود داشته باشد.

محمد بن عمر از مالک بن انس، از اسماعیل بن ابوحکیم، از عمر بن عبدالعزیز نقل می‌کند که می‌گفته است: \* آخرین گفتار رسول خدا (ص) این بود که فرمود: خدای یهودیان و مسیحیان را بکشد که مرقه پیامبران خود را مسجد نهادند؛ نباید که در سرزمین عرب دو دین باقی بماند.

عبدالله بن نمیر از محمد بن اسحاق، از صالح بن کئسان، از زهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبة نقل می‌کند که: \* پیامبر (ص) در آخرین سفارش خود نسبت به رهاویان توصیه فرمود و آنان از اهل رهاه بودند؛ و آنان را مالی عطا کرده گفت: اگر باقی بمانم در جزیره‌العرب دو دین باقی نخواهم گذارد.

هاشم بن قاسم کنانی از مسعودی، از هیزان بن سعید، از علی بن عبدالله بن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) نسبت به داریان و رهاویان و دؤسیان سفارش به نیکی فرمود.

ابومعاویه محمد بن حازم ضریر از اعمش، از ابوسفیان، از جابر نقل می‌کند که می‌گفته است: \* سه روز پیش از رحلت پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: هیچ تنی از شما نباید بمیرد مگر اینکه به خداوند امید و حسن ظن داشته باشد.

کثیر بن هشام از جعفر بن بُرقان، از قول مردی از اهل مکه نقل می‌کند که می‌گفته است: \* فضل بن عباس در بیماری رسول خدا (ص) بر ایشان شد. فرمود: ای فضل، این دستار را محکم بر سرم ببند. و چنان کرد، و سپس پیامبر (ص) فرمود: دستت را به من بده. گوید، او دست پیامبر (ص) بگرفت. و پیامبر (ص) از جای برخاست و به مسجد آمد. پس نخست حمد و نیایش الهی بجای آورد و سپس فرمود: من هم بشرم و ای بسا که در ایامی که

میان شما بوده‌ام، حقوقی از شما بر من باشد، و اگر بر عرض کسی ناسزایی کرده‌ام، اینک از عرض من قصاص کند و اگر از مال کسی چیزی برگرفته‌ام، اینک از مال من برگیرد، و بدانید آن کس را دوستر دارم که اگر حقی بر من دارد، برگیرد یا حلال کند و من در حالی به دیدار خدای خود بروم که همگان مرا حلال کرده باشند؛ و کسی نگوید که اگر من حق خود را طلب کنم، بر دشمنی و کینه‌توزی پیامبر (ص) می‌ترسم. چرا که این دو در سرشت من نیست و هرکس صفت بدی بر او غلبه دارد، از من کمک بگیرد تا او را دعا کنم. مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا، فقیری پیش شما آمد و مرا فرمودی سه درهم به او دادم. فرمود: راست می‌گوید؛ ای فضل، سه درهم به او بده. آن‌گاه مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا، من بخیل و ترسو و پرخواهم، دعا فرمایید تا خداوند بخل و ترس و خواب را از من ببرد. و پیامبر (ص) برای او دعا کرد. آن‌گاه زنی برخاست و گفت: ای رسول خدا، من چنینم و چنان، از خدا بخواهید که این صفات را از من زائل فرماید. و رسول خدا (ص) فرمود: به خانه عایشه برو. و چون پیامبر (ص) از مسجد به خانه بازگردید، عصای خود را بر سر آن زن نهاده دعا فرمود. عایشه گوید: آن زن مدتی در خانه درنگ کرد و فراوان سجده می‌کرد؛ و پیامبر (ص) فرمود: سجده‌هایت را درازدار که بنده در حالت سجده از همه حالات به خداوند نزدیک‌تر است. عایشه گوید: به خدا سوگند آن زن از خانه من بیرون نرفته بود که تأثیر دعای رسول خدا (ص) را در او دیدم.

محمد بن عمر [واقدی] از سلیمان بن بلال، از یحیی بن سعید، از قاسم بن محمد، از عایشه نقل می‌کند که: \* پیامبر (ص) در بیماری ارتحال خود فرمود: ای مردم، حتی یک مورد را هم نباید از من بدانید که من چیزی را حلال نکردم مگر اینکه خداوند آن را حلال کرد و هیچ چیز را حرام نکردم مگر اینکه خداوند آن را حرام فرمود.

محمد بن عمر [واقدی] از سلیمان بن بلال، و عاصم بن عمر از یحیی بن سعید، از ابن ابوملیکه، از عبید بن عمیر نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) در بیماری رحلت خود فرمود: ای مردم، به خدا سوگند که نمی‌توانید هیچ موردی را به من نسبت دهید و من چیزی را حلال نکردم مگر اینکه خداوند آن را حلال فرمود و چیزی را حرام نکردم مگر اینکه خداوند آن را حرام فرمود. ای فاطمه دختر رسول خدا و ای صفیه عمه رسول خدا، برای اوصول به [آنچه نزد خداست خود عمل کنید که من نمی‌توانم کاری از برای شما انجام دهم. عذاب خدا را از شما باز دارم].



محمد بن عمر [واقدی] از محمد بن عبدالله، از زُهری، از سعید بن مسیب نقل می‌کند که می‌گفته است: \* رسول خدا (ص) فرمود: ای فرزندان عبدمناف، من نمی‌توانم در پیشگاه الهی کاری از برای شما انجام دهم؛ ای عباس بن عبدالمطلب، نمی‌توانم از برای تو کاری انجام دهم. ای فاطمه دختر محمد، من نمی‌توانم در پیشگاه الهی از برای تو کاری انجام دهم. هرچه می‌خواهید از من پیرسید.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن جعفر، از ابن ابی عون، از ابن مسعود نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر ما و محبوب ما که پدر و مادر و جانم فدای او باد، یک ماه پیشتر خبر مرگ خود را داد و چون فراق نزدیک شد، ما را در خانهٔ مادرمان<sup>۱</sup> عایشه جمع کرد و ما را بسی نواخت و فرمود: مرحبا بر شما. خداوند به سلامت زنده بداردتان، خدا رحمتتان کند، خدا حفظتان کند، خدا کمبودهایتان را جبران کند، خدا روزی شما را زیاد کند، خدا سربلندتان گرداند، خدا به شما سود رساند، خدا شما را در پناه خود بگیرد، خدا یاری‌تان دهد. شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می‌کنم و شما را در مورد توجه به خداوند سفارش می‌کنم و به خدایتان می‌سپارم و شما را از خداوند بیم می‌دهم که من از جانب خداوند بیم‌دهندهٔ شمایم و آگاهتان می‌کنم که در رفتارتان با بندگان خداوند و سرزمینهای او با آنها گردن‌فرازی نکنید؛ که خداوند من و شما را فرموده است: «این سرای آخرت را برای کسانی نهاده‌ایم که بر روی زمین سرکشی و فساد نکنند و سرانجام پسندیده از آن پرهیزگاران است»<sup>۲</sup> و فرموده است: «مگر دوزخ جایگاه تکبرکنندگان نیست؟»<sup>۳</sup> گفتیم: ای رسول خدا، مرگ شما کی فرا می‌رسد؟ فرمود: فراق و بازگشت به سوی خدا و بهشت برین و سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى و برترین دوست و پیمانۀ لبریز و زندگی جاوید و بهرهٔ گوارا نزدیک آمده است. گفتیم: ای رسول خدا، چه کسی تو را غسل دهد؟ فرمود: مردانی از خانواده‌ام، و هرچه نزدیکتر بهتر. گفتیم: ای رسول خدا، شما را در چه چیزی کفن کنیم؟ فرمود: اگر خواستید در همین روپوش که بر خود دارم یا در بُردی مصری یا یمنی، گفتیم: ای رسول خدا، چه کسی بر شما نماز بگرازد؟ و در این هنگام ما گریستیم و او گریست. و فرمود: آرام باشید، خدایتان رحمت کناد و از سوی پیامبرتان پاداش نیک دهد، چون مرا غسل دادید و

۱. چون همسران پیامبر (ص) را ام‌المؤمنین می‌گفتند، وی را مادر می‌نامد. - م.

۲. آیهٔ ۸۳ از سورهٔ قصص. - م.

۳. آیهٔ ۶۰ از سورهٔ زمر. - م.

کفن کردید، مرا بر بسترم، بر کنار گورم در همین خانه بگذارید و ساعتی بیرون روید. نخستین کس که بر من نماز می‌گزارد، حبیب و خلیلم جبرئیل، و سپس اسرافیل و سپس میکائیل و سپس فرشته مرگ با گروهی انبوه از فرشتگان خواهند بود؛ آن‌گاه شما گروه گروه در آید و بر من نماز گزارید و درود گوید و با ستایش و ناله و زاری آزارم مدهید؛ و باید که نخست مردان و سپس زنان خاندانم بر من نماز گزارند و آن‌گاه شما؛ و سلام مرا بر اصحابی که غائبند و بر همه آنان که تا روز رستاخیز به دین من می‌گروند، برخوانید. گفتیم: چه کسی شما را در گور نهد؟ فرمود: افراد خاندانم با انبوهی از فرشتگان که آنان شما را می‌بینند و شما آنان را نمی‌بینید. [سلام و رحمت خدا بر او بادا.]

### احتضار رسول خدا (ص)

محمد بن عمر [واقدی] از حکم بن قاسم، از ابوالحویرث نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) هرگاه بیمار می‌شد بهبود و سلامت از خداوند طلب می‌کرد؛ ولی در بیماری ارتحال خود بهبودی خویش را دعا نکرد و مکرر می‌گفت: ای نفس، تو را چه می‌شود که به هر مأوایی چنگ می‌زنی؟

محمد بن عمر [واقدی] از ایوب بن سیار، از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است \* چون موت پیامبر (ص) فرارسید، قدحی از آب خواست و دست خود را خیس کرده به چهره خود کشیده می‌گفت: خدایا در سختی مرگ مرا یاری فرمای. و سه بار پیای گشت: ای جبرئیل به نزدیک من آی، ای جبرئیل، به نزدیک من آی. یونس بن محمد مؤدب از لیث بن سعد، از ابن الهاد، از موسی بن سرجس، از قاسم بن محمد، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) را دیدم و رو به موت بود و قدح آبی در کنار داشت و دست در آب کرده به چهره خود کشیده می‌گفت: خدایا، مرا در سكرات مرگ یاری فرمای.

محمد بن عمر [واقدی] از عمر بن محمد بن عمر، از قول پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است \* چون موت بر پیامبر (ص) نازل شد، قدح آبی در کنار داشت و دست در آب کرده به چهره خود کشیده می‌گفت: خدایا، مرا در سكرات مرگ یاری فرمای. محمد بن عمر [واقدی] از معمر، از زهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبة، از قول



ابن عباس و عایشه نقل می‌کند که می‌گفته‌اند \* پیامبر (ص) نزدیک مرگ قطیفه‌ای بر چهره کشیده بود و هرگاه دلگیر می‌شد، قطیفه را از چهره خود کنار زده می‌فرمود: نفرین خدا بر یهودیان و مسیحیان بود که قبور پیامبران خود را مسجد نهادند.

## وفات رسول خدا (ص)

ابو ضمیره انس بن عیاض لثیبی از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است \* چون سه روز به مرگ رسول خدا (ص) مانده بود، جبرئیل بر او نازل شد و گفت: ای احمد، خداوند مرا به اکرام و بزرگداشت تو و خاصه از بهر تو فرستاده و تو را از چیزی که خود بدان داناتر است، سؤال می‌فرماید که چگونه‌ای؟ پیامبر (ص) گفت: ای جبرئیل، خود را اندوهگین و در سختی می‌بینم. روز دوم جبرئیل بر پیامبر (ص) آمد و گفت: ای احمد، خداوند مرا به اکرام و بزرگداشت تو و خاصه از بهر تو فرستاده و تو را از چیزی که خود بدان داناتر است سؤال می‌فرماید که چگونه‌ای؟ پیامبر (ص) گفت: ای جبرئیل، خود را اندوهگین و در سختی می‌بینم. روز سوم جبرئیل نازل شد. و ملک الموت با او بود، با فرشته دیگری که نام او اسماعیل بود و در هوا مقام داشت و هرگز نه به آسمان رفته بود و نه از روز پدید آمدن زمین به زمین آمده بود و بر هفتاد هزار فرشته فرماندهی داشت که هر کدام بر هفتاد هزار فرشته فرمانده بودند. نخست جبرئیل آغاز به سخن کرد و گفت: ای احمد، خداوند مرا به اکرام و بزرگداشت تو و خاصه از بهر تو فرستاده و تو را از چیزی که خود بدان داناتر است سؤال می‌فرماید که چگونه‌ای؟ پیامبر (ص) گفت: ای جبرئیل، خود را اندوهگین و در سختی می‌بینم. آن‌گاه ملک الموت اجازت از رسول خدا (ص) خواست و جبرئیل گفت: ای احمد، اینت ملک الموت که اجازت از تو می‌خواهد، و پیش از تو اجازت از هیچ انسانی نخواسته و پس از تو نیز اجازت نخواهد خواست. پیامبر (ص) فرمود: او را اجازت ده. پس ملک الموت درآمد و برابر پیامبر (ص) بایستاد و گفت: ای رسول خدا، ای احمد، خداوند مرا بر تو فرستاده و فرمان داده است بر اطاعت از هرچه تو فرمایی، اگر امر دهی که تو را قبض روح کنم، خواهم کرد و اگر امر دهی که نکنم نخواهم کرد. فرمود: ای ملک الموت، هرچه بگویم می‌کنی؟ گفت: مأمورم بر اطاعت از هرچه تو فرمایی. پس جبرئیل گفت: ای احمد، خداوند دیدار تو را مشتاق است. پیامبر (ص) فرمود: ای

ملک الموت کار خود بجای آور. جبرئیل گفت: سلام بر تو ای رسول خدا، این آخرین بار است که من پای بر زمین می‌گذارم و تنها امید و درخواست من از دنیا تو بودی. پس در این هنگام رسول خدا (ص) وفات یافت و بانگ تسلیت و آواز نفس تسلیت گوینده‌ای شنیده شد که تسلیت می‌داد بی آنکه او را ببینند، و چنین می‌گفت: ای اهل بیت، سلام بر شما، و بر شما رحمت و برکات خدا. هر تنی چشنده مرگ است و همانا که به پادشاهی خود در روز رستاخیز خواهید رسید. همانا که خداوند، خود تسلیت هر مصیبت است و بازمانده از هر میرنده است و جبران است هر چیزی را که از دست برود؛ پس دل جز به خداوند مسپارید و امید جز بدو مبندید و بدانید که مصیبت زده آن است که از ثواب بازمانده باشد، و سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما باد.

محمد بن عمر [واقدی] از قول مردی، از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش، از قول علی (ع) نقل می‌کند که دو مرد از قریش بر علی (ع) آمدند. فرمود: «آیا شما را از رسول خدا (ص) خبر دهم؟ گفتند: آری، از ابوالقاسم برای ما بگو. فرمود: سه روز پیش از وفات رسول خدا (ص) جبرئیل به حضور آن حضرت آمد. پس نظیر حدیث فوق را بیان فرمود و در آخر سخنان خود پرسید: آیا می‌دانید که تسلیت‌گوینده چه کسی بود؟ گفتند: نه. فرمود: خضر بود.

### کسانی که گفته‌اند پیامبر (ص) وصیت فرمود و در حالی که سرش بر دامن عایشه بود وفات یافت

وکیع بن جراح و شعیب بن حرب از مالک بن مغول، از طلحة بن مصرف نقل می‌کنند که می‌گفته است: «عبدالله بن ابی‌أوفی را گفتم: آیا پیامبر (ص) مسلمانان را به چیزی وصیت فرمود؟ گفت: به کتاب خدا وصیت فرمود. مالک و طلحة در حدیث خود از قول هذیل بن شریحیل نقل می‌کنند که می‌گفته است: آیا فکر می‌کنید ممکن بود که ابوبکر بر وصی پیامبر (ص) فرماندهی کند و حال آنکه دوستر می‌داشت فرمان رسول خدا این باشد که ماهار بر بینی او کنند.

ابومعاویه ضریر و عبدالله بن نمیر از اعمش، از شقیق، از مسروق، از عایشه نقل می‌کنند که می‌گفته است: «پیامبر (ص) نه دیناری به جای گذاشت و نه درهمی و نه شتری و



نه گوسپندی، و نه وصیت به چیزی فرمود.

مُعَاذ بن معاذ عَنَبْرِي و محمد بن عبدالله انصاری از ابن عَوْن، از ابراهیم، از اسود نقل می‌کنند که می‌گفته است \* عایشه را گفتند: آیا پیامبر (ص) وصیتی فرمود؟ گفت: چگونه وصیت کرده باشد در حالی که طشت برای ادرار طلبیده بود و ناگاه خمیده شد و در دامان من فرو افتاد و نفهمیدم که رحلت فرمود؟ و بر هر حال سر ایشان میان سینه و گلوی من بود. عَفَّان بن مسلم از وَهَّاب، از ابن عَوْن، از ابراهیم، از اسود نقل می‌کند که می‌گفته است \* اُمّ المؤمنین عایشه را گفتند: آیا رسول خدا (ص) به علیّ وصیت کرد؟ گفت: سر ایشان بر دامان من بود، و طشت خواست و ادرار کرد و ناگاه به یک سو خم شد در حالی که در دامان من بود، و رحلت کرده بود و من نفهمیده بودم. پس چه وقت به علی (ع) وصیت کرده است؟

طَلْق بن غَنَام نَخَعِي از عبدالرحمن بن جُرَیس، از حَمَّاد، از ابراهیم نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) وفات کرد بی آنکه وصیتی کند، و در حال مرگ بر سینه عایشه تکیه داشت.

یزید بن هارون از حَمَّاد بن سلمة، از ابو عمران جَوْنِي، از یزید بن بَابْنُوس، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است \* روزی که رسول خدا (ص) بر سینه‌ام تکیه داده بود، سر بر دوشم نهاد و ناگاه سرش خم شد. پنداشتم چیزی از سر من می‌خواهد. کف سردی از دهان او بیرون آمد و زیر گلویم ریخت و از آن سخت لرزیدم. پنداشتم بیهوش شده است، پس پارچه‌یی روی او کشیدم.

عَارم بن فضل از حَمَّاد بن زید، از ایوب، از ابن ابومثلیکه، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) در خانه من و میان سینه و گلویم وفات یافت؛ هرگاه پیامبر (ص) بیمار می‌شد جبرئیل از برای بهبود ایشان دعائی می‌خواند. خواستم آن دعا را بخوانم گوشه چشم به آسمان کرده فرمود: در برترین دوست. گوید: در این هنگام عبدالرحمن بن ابوبکر در آمد و مسواکی تازه در دست داشت. پیامبر (ص) بر آن مسواک نگریست؛ پنداشتم آن را می‌خواهد. گوید: سر مسواک را جویده ملایم و ریش ریش کردم و بدیشان دادم. به بهترین نحو مسواک فرمود و چون خواست آن را پس بدهد یا مسواک از دست ایشان افتاد یا دست ایشان از حرکت افتاد؛ و خداوند در آخرین ساعت زندگی ایشان و اولین روز آخرت آب دهان من و رسول خدا را درهم آمیخت.

محمد بن عمر [واقدی] از مُصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر، از عیسی بن معمر، از عبّاد بن عبدالله، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: \* از نعمتهای خداوند بر من این است که رسول خدا (ص) در خانه من و به روزی که نوبت من بود و میان سینه و گلوی من وفات یافت و در این مورد به هیچ‌کس ستمی نکردم. [نوبت کسی را ضایع نکردم].

محمد بن عمر [واقدی] از عمر بن ابوعاتکه، از ابوالاسود، از عبّاد بن عبدالله، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: \* رسول خدا (ص) میان سینه و گلوی من وفات یافت، و آن روز نوبت من بود و در این مورد به هیچ‌کس ستمی نکردم.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن عبدالرحمن بن یحّٰس، از زید بن ابوعتاب، از عُرْوَة، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) در میان سینه و گلوی من و در روزی که نوبت من بود وفات یافت و در این مورد به هیچ‌کس ستم نکردم. و از کمی سنّ خود در عجب بودم که پیامبر (ص) در آغوش من رحلت فرمود و من ایشان را تا هنگامی که غسل دادند، تنها نگذاشتم. نخست متکایی آوردم و زیر سر رسول خدا (ص) نهادم آن‌گاه برخاستم و با زنان گریستم و در آن موقع متکا نهادم و آن حضرت را از آغوش خود کنار نهادم بودم.

### کسانی که گفته‌اند پیامبر (ص) در آغوش علی بن ابی طالب (ع) رحلت فرمود

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالعزیز بن محمد، از حرام بن عثمان، از ابوحازم، از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که: \* پیش عمر نشسته بودیم و کعب الاحبار برخاست و گفت: آخر سخن رسول خدا (ص) چه بود؟ و این به هنگام خلافت عمر بود. عمر گفت: علی را پرس. گفت: او کجاست؟ عمر گفت: همین جا. و کعب علی (ع) را پرسید، فرمود: آن حضرت را بر سینه خود تکیه دادم. سر بر شانه‌ام نهاد و فرمود: نماز، نماز، کعب گفت: آری این آخرین سفارش همه پیامبران است که به آن مأمورند و بدان برانگیخته می‌شوند. پس کعب، عمر را گفت: ای امیر مؤمنان، پیامبر (ص) را چه کسی غسل داد؟ گفت: علی را پرس. و چون پرسید فرمود: من او را غسل دادم و عباس نشسته بود و اُسامة و سُقران نیز برای من آب می‌آوردند.



محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب (ع)، از پدرش، از جدش نقل می‌کند که می‌گفته است \* رسول خدا (ص) در بیماری ارتحال خود فرمود: برادرم را پیش من بخوانید. علی (ع) را فراخواندند. علی (ع) گوید: پیامبر (ص) فرمود: نزدیک بیا، نزدیک رفتم. به من تکیه داد و همواره بر من تکیه داشت و با من سخن گفت چندان که آب دهان آن حضرت بر من ترشح می‌شد. و در آغوش من سنگین شد. فریاد برآوادم: ای عباس، دریاب مرا که هلاک شدم. و عباس خود را رساند و آن حضرت را خوابانیدیم.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی، از پدرش، علی بن حسین (ع) نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) در حالی که سر در آغوش علی داشت، قبض روح شد.

محمد بن عمر [واقدی] از ابوالجؤیریة، از پدرش، از شعبی نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) وفات یافت و سر بر سینه علی (ع) داشت، و علی (ع) ایشان را غسل داد و فضل حضرت را دربر گرفته می‌چرخانید و اُسامه آب می‌آورد.

محمد بن عمر [واقدی] از سلیمان بن داؤد بن حصین، از پدرش، از ابو غطفان نقل می‌کند که می‌گفته است \* ابن عباس را پرسیدم: آیا دیدی که رسول خدا (ص) به هنگام مرگ سر در آغوش چه کسی داشت؟ گفت: آری بر سینه علی (ع) تکیه داده بود که وفات یافت. گفتم: عروه از قول عایشه برایم نقل کرد که می‌گفته است پیامبر (ص) هنگام مرگ میان سینه و گلوی من تکیه داده بود. ابن عباس گفت: تو نیز باور کردی؟ به خدا سوگند که رسول خدا (ص) وفات یافت در حالی که به سینه علی (ع) تکیه داده بود، و هموست که با برادرم فضل، پیامبر (ص) را غسل داد و پدرم از حضور به هنگام غسل خودداری کرد و می‌گفت: «پیامبر (ص) فرمود پرده‌یی بزنند.» و او پشت پرده بود.<sup>۱</sup>

۱. همان‌طور که ملاحظه فرمودید، مسأله رحلت حضرت ختمی مرتبت در آغوش علی (ع) چنان مورد توجه بوده است که محمد بن سعد فصل مخصوصی برای آن گشوده است. برای اطلاع از روایات دیگری از بزرگان اهل سنت که مؤید این موضوع است، رک: حافظ محب‌الدین طبری، ذخائر العقبی، چاپ کاظمین، ۱۹۶۷ میلادی، ص ۷۱-۷۲ و همان مؤلف، ریاض النضره، ج ۲، چاپ مصر، ص ۱۸۰ و کتاب شریف فضائل الخمسه، از استاد دانشمند آقای سید مرتضی حسینی فیروزآبادی، ج ۳، چاپ سوم، بیروت، ۱۹۷۳ میلادی، ص ۳۱-۲۹-م.

## پیچاندن جسد پیامبر (ص) پس از رحلت به بُرد یمنی

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زُهری از پدرش، از صالح بن کَیسان، از ابن شهاب، از ابوسلمة بن عبدالرحمن، از عایشه ام‌المؤمنین نقل می‌کند که می‌گفته است: \* جسد مطهر پیامبر (ص) پس از مرگ در بُردی یمنی پیچیده شد.

ابوبکر بن عبدالله بن ابی‌اویس از سلیمان بن بلال، از محمد بن عبدالله بن ابوعتیق تیمی، از ابن شهاب زُهری، از سعید بن مسیب، از ابوهُریره نقل می‌کند که می‌گفته است: \* چون پیامبر (ص) وفات یافت، جسد مطهرش در بُردی یمنی پیچیده شد.

محمد بن عمر [واقدی] از معمر بن راشد، از زهریت، از ابوسلمة بن عبدالرحمن، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پس از وفات رسول خدا (ص) پیکر مطهرش در بُردی یمنی پیچیده شد.

## بوسیدن ابوبکر صدیق پیامبر (ص) را پس از رحلت ایشان

وکیع بن جراح و یعلی و محمد پسران عبید طنافسی، از اسماعیل بن ابوخالد، از بهی نقل می‌کنند که: \* چون پیامبر (ص) رحلت فرمد، ابوبکر آمد و ایشان را بوسید و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، چه پاکیزه بود زندگی تو و چه پاکیزه است پیکرت.

فَصل بن دُکین از شریک، از ابن ابوخالد، از بهی نقل می‌کند که: \* ابوبکر به هنگام مرگ پیامبر (ص) حضور نداشت؛ پس از رحلت ایشان آمد و روپوش از چهره ایشان کنار زد و سپس پیشانی پیامبر (ص) را بوسید و گفت: چه پاکیزه بود زندگی و مرگ تو، و تو در نزد خدا گرامی‌تر از آنی که دو بار شربت مرگ را بر تو بیاشامند.<sup>۱</sup>

یزید بن هارون از حماد بن ابوسلمة، از ابو عمران جونی، از یزید بن ابانوس، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: \* چون پیامبر (ص) رحلت فرمود، ابوبکر آمد و به کنار جسد

۱. این تعبیر ابوبکر برای این است که برخی، از جمله عمر، می‌گفتند که پیامبر (ص) نمرده است و روح مقدسش به معراج رفته است و باز می‌گردد. ابوبکر می‌خواست بگوید که چنان نیست. در صفحات بعدی نمونه‌هایی از این حرفها را خواهید دید. — م.



مقدس رفت. من پرده را کنار زدم. ابوبکر روپوش از چهره پیامبر (ص) کنار زد و استرجاع بر زبان آورد و افزود: سوگند به خدا که رسول خدا (ص) رحلت فرمود. پس آن گاه به بالای سر ایشان رفت و آواز داد: وای بر من از مرگ پیامبرم. پس آن گاه دهان خود را نزدیک برد و چهره رسول خدا را بوسید و سر برداشت و گفت: وای بر من از مرگ خلیل خدا. پس آن گاه باز دهان خود را نزدیک برد و پیشانی آن حضرت را بوسید و سر برداشت و گفت: وای بر من از مرگ برگزیده خدا. و بار دیگر چهره رسول (ص) را بوسید و روپوش بر چهره ایشان کشید و بیرون رفت.

موسی بن داؤد از نافع بن عمر جَمَحِیّ، از ابن ابی مُلیکه نقل می کند که \* پس از رحلت پیامبر (ص) ابوبکر اجازت خواست تا به حضور پیامبر (ص) آید. گفتند: امروز دیگر اجازت نمی خواهد. گفت: راست می گوید. پس وارد شد و روپوش از چهره ایشان کنار زد و او را بوسید.

احمد بن حجاج از عبدالله بن مبارک، از معمر و یونس، از زهری، از ابوسلمه ابن عبدالرحمن بن عوف، از قول عایشه همسر رسول خدا (ص) نقل می کند که \* ابوبکر از منزل خود در سُنح آمد و سوار بر اسب بود. به مسجد درآمد و با هیچ کس سخنی نگفت تا به حجره عایشه داخل شد و کنار جسد مطهر پیامبر (ص) رسید و جسد را در بُردی یمنی پیچیده بودند. چهره آن حضرت را گشود و خود را روی جسد افکند، و می گریست، و چهره را بوسید و گفت: پدرم فدای تو باد، به خدا سوگند که خداوند تو را دو بار نخواهد میراند؛ و مرگی که تو را مقدر بود در رسید و آن را پشت سر نهادی.

محمد بن عمر [واقدی] از محمد بن عبدالله، از زُهری، از سعید بن مسیب نقل می کند که می گفته است \* چون ابوبکر به خانه پیامبر (ص) رسید بر جسد آن حضرت روپوشی افکنده بودند. گفت: سوگند به کسی که جانم بر دست اوست، رسول خدا (ص) رحلت فرمود، ای رسول خدا دروهای الهی بر تو باد. آن گاه خود را به روی پیامبر (ص) افکند و او را بوسید و گفت: تو در زندگی و مرگ پاکی.

محمد بن عمر [واقدی] از محمد بن عبدالله، از زُهری، از ابوسلمه، از ابن عباس و عایشه نقل می کند که هر دو می گفته اند \* ابوبکر میان دو چشم او را بوسید. و مراد ابن عباس و عایشه از او، رسول خدا (ص) بود.

## سخنان مردمی که در وفات رسول خدا (ص) شک کردند

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زُهَری، از پدرش، از صالح بن گیسان، از ابن شهاب، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است \* چون رسول خدا (ص) وفات یافت مردم به گریه افتادند. عمر بن خطاب در مسجد پیا خاست و گفت: نباید که بشنوم کسی بگوید محمد مرده است؛ ولی روح او برای میقاتی احضار شده است، همچنان که موسی بن عمران چهل روز از قوم خود جدا بود. و به خدا سوگند امیدوارم که پیامبر (ص) خود دست و پای مردمی را که می‌پندارند او مُرده است، ببرد.

عالم بن فضل از حَمَاد بن زید، از ایوب، از عکرمه نقل می‌کند که می‌گفته است \* چون رسول خدا (ص) وفات یافت برخی گفتند: او نمرده است و روح او را به آسمان برده‌اند، همچنان که روح موسی (ع) را بردند. گوید: در این هنگام عمر نیز برخاست و سخن براند و منافقان را بیم داد و گفت: رسول خدا (ص) نمرده است، ولی روح او احضار شده است، همچنان که روح موسی را بردند. و افزود: پیامبر (ص) نخواهد مُرد تا دست و زبان گروهی را قطع کند. و همچنان داد سخن می‌داد، چندان که گوشه‌های دهانش کف کرد. گوید، در این هنگام عباس گفت: جسد پیامبر (ص) نیز مانند جسد دیگران تغییر رنگ و بو خواهد داد و پیامبر (ص) بی‌هیچ گمانی مُرده است، در فکر دفن سرورتان باشید. آیا خداوند هر یک از شما را یک بار ولی رسول خود را دو بار می‌میراند؟ و او نزد خداوند گرامی‌تر از این است، و گیریم چنان باشد که شما می‌گویید، بر خداوند دشوار نیست که اگر اراده فرماید از زیر خاک نیز او را زنده بیرون آورد. پیامبر (ص) نمرده تا هنگامی که همه راهها را روشن و واضح ساخت، حلال را حلال فرمود و حرام را حرام کرد، زن گرفت و زن طلاق داد، جنگ کرد و صلح بست. هیچ چوپانی اگرچه چندان مهربان باشد که در قله کوهستانها با عصای خود از بهر گوسپندانش برگ بریزد و با دست خود از برای آنان حوض آب بسازد، هرگز چندان که پیامبر (ص) میان شما زحمت تحمل کرد و توانست شما را تربیت و آموزش دهد، زحمت نخواهد داشت.

یزید بن هارون از حَمَاد بن سلمه، از ابو عمران جَوْنی، از یزید بن ابانوس، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است \* چون پیامبر (ص) رحلت کرد، عمر و مُغیره ابن شعبه اجازت



خواستند و درآمدند و روپوش از چهره پیامبر (ص) کنار زدند. عمر گفت: چه بی‌هوشی و غشی! چه شدید است غش پیامبر (ص). پس آن‌گاه برخاستند و چون بر در خانه رسیدند، مُغیره گفت: ای عمر، به خدا سوگند که رسول خدا (ص) مرده است. عمر گفت: دروغ می‌گویی و رسول خدا نمرده است و تو را فتنه فرو گرفته است. پیامبر (ص) هرگز نخواهد مُرد تا آنکه منافقان را نابود کند. پس آن‌گاه ابوبکر درآمد و عمر همچنان برای مردم داد سخن می‌داد. ابوبکر گفت: ساکت باش! ساکت شد. ابوبکر بر منبر رفت و حمد و ثنای خدای گفت و آن‌گاه این آیه را خواند: «تو میرنده‌ای و ایشان میرندگان»<sup>۱</sup> و سپس این آیه را خواند «و نیست محمد مگر پیامبری که گذشتند پیش از او پیامبران، پس اگر بمیرد یا کشته شود، و برگردید بر پی‌هایتان»<sup>۲</sup> تا آخر آیه. پس آن‌گاه گفت: هر کس محمد را عبادت می‌کند، همانا که محمد مرده است و هر کس خدا را می‌پرستد، همانا که خداوند زنده است و هرگز نخواهد مرد. عمر گفت: آیا آنچه گفتی در قرآن است؟ گفت: آری. آن‌گاه عمر بانگ برداشت که: ای مردم، این است ابوبکر، و او ریش سپید مسلمانان است، با او بیعت کنید. و مردم با او بیعت کردند.

ابوبکر بن عبدالله بن ابی‌اَویس از سلیمان بن بلال، از محمد بن عبدالله بن ابی‌عتیق تیمی، از ابن‌شهاب زهری، از سعید بن مسیب، از ابوهریره نقل می‌کند که می‌گفته است: \* چون ابوبکر به مسجد درآمد، عمر بن خطاب با مردم سخن می‌گفت؛ ابوبکر به درون خانه پیامبر (ص) شد، به همان حجره عایشه که رسول خدا در آنجا رحلت فرموده بود. پس قطیفه یمنی را که پیامبر (ص) در آن پیچیده بود، از چهره ایشان کنار زد و نگریست و پس آن‌گاه خم شد و بر چهره بوسه بداد و گفت: پدرم فدای تو باد، به خدا سوگند که خداوند دو بار تو را نمی‌میراند. مرگی کردی که پس از آن مرگی نخواهی داشت. پس آن‌گاه به مسجد رفت، و عمر همچنان سخن می‌گفت. ابوبکر گفت: ای عمر بنشین. و او خودداری کرد. ابوبکر دو یا سه بار چنان گفت و چون عمر همچنان خودداری کرد، ابوبکر برخاست و شهادتین گفت و مردم به سوی او آمدند و دست از عمر برداشتند، ابوبکر پس از شهادتین گفت: هر کس از شما محمد (ص) را عبادت می‌کرده است محمد (ص) بدون تردید مرده است و هر کس خداوند را می‌پرستد، خدای زنده جاوید است، و خدای تعالی می‌فرماید: «و

۱. آیه ۳۱ از سوره زمر. - م.

۲. آیه ۱۴۴ از سوره آل عمران. - م.

نیست محمد مگر پیامبری که پیش از او پیامبران درگذشتند اگر بمیرد یا کشته شود، و شما به حال نخست بازگردید و هر آن کس که بدان حال برگردد هرگز به خدا زبانی نمی‌رساند و خدای شکرکنندگان را زود پاداش می‌دهد». و چون ابوبکر این آیه را تلاوت کرد، بیشتر مردم یقین کردند که پیامبر (ص) رحلت فرموده است و از ابوبکر پذیرفتند. گوید، کسی گفت: به خدا سوگند گویا پیش از آنکه ابوبکر این آیه را بخواند مردم نمی‌دانستند که از قرآن است. سعید بن مسیب گوید، عمر بن خطاب گفت: به خدا سوگند فقط وقتی که ابوبکر این آیه را خواند من که ایستاده بودم به زانو درآمدم و بر زمین افتادم و بر رحلت پیامبر (ص) یقین یافتم.

ابوبکر بن عبدالله بن ابی‌اویس از سلیمان بن بلال، از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه نقل می‌کند که: «چون پیامبر (ص) رحلت فرمود، ابوبکر در سُنْح بود. پس عمر برخاست و به سخن درآمده گفت: به خدا سوگند رسول خدا (ص) نمرده است. عایشه گوید، عمر می‌گفت: به خدا سوگند یقین دارم که خداوند محمد (ص) را زنده می‌کند و دستها و پاهای کسانی را خواهد برید. پس در این هنگام ابوبکر آمد و روپوش از چهره پیامبر (ص) کنار زد و او را بوسه بداد و گفت: پدرم فدای تو باد که در زندگی و مرگ پاک و پاکیزه‌ای؛ و سوگند به کسی که جانم بر دست اوست، خداوند دو بار مرگ را بر تو نخواهد چشاند. پس آن‌گاه بیرون آمد و عمر را گفت: ای سوگندخورنده، آرام باش. و عمر سخنی به ابوبکر نگفت و نشست، ابوبکر پس از حمد و ثنای خدا گفت: هر کس محمد (ص) را عبادت می‌کرده همانا که او مُرده است، و هر کس خدا را می‌پرستد، همانا خداوند زنده‌جاودان است و این آیه را خواند: «به درستی که تو میرنده‌ای و ایشان میرندگانند» و گفت: «و نیست محمد مگر پیامبری که پیش از او پیامبران درگذشتند اگر بمیرد یا کشته شود، و شما به حال نخست برگردید و هر آن کس که بدان حال بازگردد هرگز به خدا زبانی نمی‌رساند و خدای شکرکنندگان را زود پاداش می‌دهد.» و مردم به گریه افتادند، و انصار در سقیفه بنی‌ساعده نزد سعد بن عباده گرد آمدند و گفتند: امیری از ما و امیری از شما. ابوبکر و عمر و ابو عبیده بن جراح حاضر آمدند و عمر خواست سخن گوید، و ابوبکر او را ساکت کرد. عمر بعدها می‌گفت: به خدا سوگند، من فقط می‌خواستم برخی از مطالبی را بگویم که مرا شگفت زده کرده بود و بیمناک بودم بر آنکه ابوبکر نتواند درست بیان کند. ابوبکر سخن گفت و بسیار رسا بود، و گفت: ما امیران خواهیم بود و شما وزیران. حُباب بن منذر سلمی



گفت: نه، به خدا سوگند که در نمی‌پذیریم؛ باید که امیری از ما باشد و امیری از شما باشد. ابوبکر گفت: ما امیران خواهیم بود و شما وزیران - چرا که آنان، یعنی قریش، از همه عرب از جهت خاندان محترم‌تر و از حیث حَسَب و الانزادترند. اینک با عمر یا ابو عبیده بیعت کنید. عمر گفت: ما با تو بیعت می‌کنیم که سرور ما و محبوب‌تر ما نزد پیامبرمان و بهترین مایی. عمر دست پیش آورد و دست ابوبکر را گرفته با او بیعت کرد و مردم نیز با او بیعت کردند. در این هنگام کسی گفت: سعد بن عبّاد را کشتید. عمر گفت: خدا او را بکشد.

احمد بن حجاج از عبدالله بن مبارک، از معمر و یونس، از زهری، از انس بن مالک نقل می‌کند که \* چون پیامبر (ص) رحلت فرمود، عمر میان مردم به پای خاست و گفت: همانا نباید که بشنوم کسی بگوید محمد مرده است؛ محمد نمرده است و خدایش از پی او فرستاده است همچنان که از پی موسی فرستاد و او چهل شب از قوم خود جدا بود.

زهری گوید سعید بن مسیب می‌گفت \* عمر در همین سخنرانی خود گفت: امیدوارم که رسول خدا (ص) خود دست و پای کسانی را که می‌گویند او مرده است، ببرد.

همچنین زهری گوید ابوسلمه بن عبدالرحمن بن عوف از قول عایشه همسر پیامبر (ص) برای او نقل کرده است که \* ابوبکر از مسکن خود در سُنح آمد و بر اسبی نشسته بود و در کنار مسجد پیاده شده به درون رفت و با هیچ تنی سخنی نگفت تا به خانه عایشه داخل شد و کنار پیکر مقدس پیامبر (ص) آمد که آن را در قتیفه‌ی پیچیده بودند. چهره پیامبر (ص) را گشود و گریست و خم شد و بر آن بوسه بداد و گفت: پدرم فدای تو باد، به خدا سوگند که خداوند هرگز از بهر تو دو مرگ ننهاده است و مرگی که در سرنوشت تو نوشته بود در رسید و آن را پشت سر نهادی.

ابوسلمه از قول ابن عباس نقل می‌کند که \* ابوبکر بیرون آمد، و عمر با مردم سخن می‌راند. پس گفت: بنشین. و عمر خودداری کرد. ابوبکر بار دیگر عمر را گفت: بنشین. و او همچنان خودداری کرد. ابوبکر شهادتین بر زبان آورد و مردم عمر را رها کرده، گرد او جمع شدند. پس ابوبکر گفت: هر کس از شما که محمد (ص) را عبادت می‌کرد، همانا محمد (ص) درگذشت و هر کس از شما که خدا را می‌پرستد، همانا خداوند زنده است و نمرده است و نخواهد مرد و خداوند می‌فرماید «نیست محمد مگر پیامبری که پیش از او پیامبران درگذشتند؛ اگر بمیرد یا کشته شود و شما به حال نخست خود برگردید و هر آن کس که بدان حال بازگردد هرگز به خدا زبانی نمی‌رساند و خدای شکرکنندگان را زود پاداش

می دهد.» گوید، به خدا سوگند، گویا تا آن هنگام که ابوبکر این آیه را خواند، مردم نمی دانستند که خداوند چنان آیه ای نازل کرده است. و در این هنگام مردم سخن ابوبکر را در پذیرفتند و جملگی آن آیه را خواندند.

زُهری گوید سعید بن مسیب همچنین خبر داد که \* عمر بن خطاب می گفت: به خدا سوگند چون شنیدم ابوبکر این آیه را خواند زانوانم سست شد و پاهایم یارای بدنم را نداشت و بر زمین افتادم و آن گاه بود که دانستم رسول خدا (ص) رحلت فرموده است.

زُهری گوید انس بن مالک می گفته است \* فردای آن روز، که در مسجد رسول خدا (ص) با ابوبکر بیعت می شد چون ابوبکر بر منبر نشست، عمر پیش از او شهادتین بر زبان آورد و گفت: دیروز من برای شما سخنی گفتم و آن چنان نبوده است که گفته ام، و به خدا سوگند که نه آن را در قرآن دیده ام و نه در کتابی که خدا آن را فرو فرستاده باشد و نه در سخنی از سخنان رسول خدا که مرا فرموده باشد؛ ولی امید داشتم که او همچنان زنده بماند و آخرین شخصی باشد که از جمع ما می رود، ولی خداوند متعال از بهر رسول خود آنچه را نزد خویش بود بر آنچه نزد شماست برگزید و این کتابی است که خداوند رسول خود را با آن هدایت فرمود؛ پس به قرآن توسل جوید و آن را به کار بندید تا بدانچه رسول خدا (ص) هدایت شده است، رهنمون شوید.

عبدالوہاب بن عطاء از عوف، از حسن نقل می کند که می گفته است \* چون رسول خدا (ص) رحلت فرمود، اصحاب با یکدیگر رای زده گفتند، منتظر بمانید که شاید روح پیامبران را به آسمان برده باشند. پس چندان درنگ کردند تا شکم پیامبر (ص) بر آماسید و ابوبکر گفت: هر کس محمد را عبادت می کرد، محمد مرده است و هر کس خدا را می پرستد، همانا خداوند زنده جاوید است و نخواهد مرد.

محمد بن عمر [واقفی] از مسلمة بن عبدالله بن عروه، از زید بن ابوعتاب، از ابوسلمة بن عبدالرحمن نقل می کند که می گفته است \* برخی از مردم در خانه عایشه جمع آمدند، و پیکر رسول خدا (ص) را نگریسته می گفتند: چگونه ممکن است رسول خدا (ص) بمیرد در حالی که او شهید و گواه بر ماست و ما بر مردم گواهیم، و چگونه ممکن است بمیرد و دیگر بر مردم آشکار نشود؟ نه، به خدا سوگند که نمرده است و به آسمان رفته است، همچنان که عیسی بن مریم (ع) بر آسمان شد و بی گمان باز خواهد گردید. و بیم کنید کسانی را که می گویند رسول خدا (ص) درگذشته است. و در حجره عایشه و در آستانه آن بانگ



برداشتند که رسول خدا (ص) را به خاک مسپارید، که هرگز نمرده است. محمد بن عمر [واقدی] از هشام بن سعد، از زید بن اسلم نقل می‌کند که می‌گفته است: \* چون پیامبر (ص) رحلت فرمود، عباس بن عبدالمطلب از خانه بیرون شد و گفت: آیا از پیامبر (ص) پیش کسی از شما عهد و فرمانی هست که بر مرگ خود مطلبی گفته باشد؟ اگر چنین است ما را هم بگوید. گفتند: نه. عباس گفت: ای عمر، آیا تو بر این مطلبی داری؟ گفت: نه. عباس گفت: ای مردم، گواه باشید که اگر کسی بعد از مرگ رسول خدا (ص) مدعی شود که پیامبر (ص) سخنی با او گفته، کذاب است، و سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست پیامبر (ص) رحلت فرموده است.

محمد بن عمر [واقدی] از قاسم بن اسحاق، از مادرش، از پدرش قاسم بن محمد بن ابوبکر، یا از قول امّ معاویه نقل می‌کند که: \* چون در رحلت رسول خدا (ص) شک و گمان شد، گروهی گفتند پیامبر (ص) مرده است و گروهی گفتند نمرده است. در این هنگام اسماء دختر عمیس دست بر شانه پیامبر (ص) نهاد و گفت: پیامبر (ص) رحلت فرموده است، زیرا خاتم نبوت از دوش ایشان برداشته شده است.

### سخن درباره مدت بیماری پیامبر (ص) و روزی که رحلت فرموده است

محمد بن عمر [واقدی] از ابو معشر، از محمد بن قیس نقل می‌کند که: \* پیامبر (ص) روز چهارشنبه یازده شب مانده از ماه صفر از سال یازدهم بیمار شد و بیماری آن حضرت سیزده شب بود و روز دوشنبه دوم ماه ربیع‌الاول از سال یازدهم رحلت فرمود.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب (ع)، از پدرش، از جدش نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) روز چهارشنبه یک شب مانده از ماه صفر از سال یازدهم بیمار شد و روز دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول رحلت فرمود.

محمد بن عمر [واقدی] از ابراهیم بن یزید، از ابن طاؤس، از پدرش، از ابن عباس، و همچنین از محمد بن عبدالله، از زهری، از عروة، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) روز دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول رحلت فرمود.

عبدالله بن مسلمة بن قعنب و سعید بن منصور، از عبدالعزیز بن محمد، از شریک بن

ابونمیر، از ابوسلمة بن عبدالرحمن، و ابوبکر بن عبدالله بن ابواؤیس و خالد بن مَخْلَد از سلیمان بن بلال، از عبدالرحمن بن حَرْمَلَة، از سعید بن مسیب، و همچنین محمد بن عمر [واقدی] از یحیی بن عبدالرحمن بن محمد بن لَبِیْبَة، از جدش، و همچنین محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی، از پدرش، از جدش، از علی (ع) جملگی نقل می‌کنند که \* پیامبر (ص) روز دوشنبه رحلت فرمود و روز سه‌شنبه دفن شد.

عالم بن فضل از حماد بن زید، از ایوب، از عکرمه نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) روز دوشنبه رحلت فرمود و بقیه آن روز و شب، و فردای آن روز تا شب به تجهیز آن حضرت گذشت و شب چهارشنبه به خاک سپرده شد.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن جعفر، از عثمان بن محمد اخنسی نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) روز دوشنبه هنگام ظهر رحلت فرمود و روز چهارشنبه به خاک سپرده شد.

محمد بن عمر [واقدی] از ابی بن عباس بن سهل، از پدرش، از جدش نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) روز دوشنبه رحلت فرمود و روز دوشنبه و سه‌شنبه به تجهیز ایشان گذشت و روز چهارشنبه دفن شد.

معن بن عیسی از مالک نقل می‌کند که می‌گفته به او خبر رسیده است که \* پیامبر (ص) روز دوشنبه حلت کرد و روز سه‌شنبه به خاک سپرده شد.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زهری، از پدرش، از صالح بن کئسان، از ابن شهاب نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) روز دوشنبه هنگام ظهر رحلت فرمود.

موسی بن داؤد ضَبَّی از ابن لهیعة، از خالد بن ابو عمران، از حَنَشْ صَنَعَانی، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) روز دوشنبه رحلت فرمود.

وکیع بن جراح از ابن ابو خالد، از بهی نقل می‌کند که می‌گفته است \* جسد پیامبر (ص) پس از مرگ یک شبانروز باقی ماند، چنان که شکم اندکی برآماسید و در انگشت کوچک دست نوعی خمیدگی و پژمردگی دیده شد.

محمد بن عمر [واقدی] از قیس بن ربیع، از جابر، از قاسم بن محمد نقل می‌کند که می‌گفته است \* جسد پیامبر (ص) چندان دفن نشد تا ناخنهای ایشان سبزرنگ گردید.

مسلم بن ابراهیم از جعفر بن سلیمان، از ثابت بُنَانی، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است \* روزی که پیامبر (ص) رحلت فرمود مدینه در تاریکی فرو شد و همه چیز



تیره و تار بود، و چون از دفن آن حضرت پرداختیم، از خویشتن بیگانه شدیم.<sup>۱</sup>

## تعزیت بر رحلت رسول خدا (ص)

خالد بن مخلد بَجَلّی از موسی بن یعقوب زَمَعِیّ، از ابو حازم بن دینار، از سهل بن سعد نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) فرمود: به زودی پس از من مردم یکدیگر را تسلیت خواهند گفت. مردم می‌گفتند: این چه سخنی است؟ ولی چون رسول خدا (ص) رحلت فرمود مردم که به یکدیگر باز می‌رسیدند، یکدیگر را تسلیت می‌گفتند.

محمد بن عبید طنافسی از فطر بن خلیفه، از عطاء بن ابی زبّاح نقل می‌کرد که می‌گفته است \* پیامبر (ص) می‌فرمود: هر که او را مصیبتی رسید، مصیبت مرگ مرا به خاطر آورد که بزرگترین مصائب است.

اسحاق بن عیسی از مالک یعنی ابن انس، از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) می‌فرمود: مصیبت مرگ من، مسلمانان را در مصائب ایشان مایه تسلیت و تسکین خواهد بود.

انس بن عیاض لَیثی گوید گروهی از قول جعفر بن محمد (ع)، از پدرش، از برای ما نقل می‌کردند که می‌گفته است \* چون پیامبر (ص) رحلت فرمود بانگ تسلیتی همراه صدای تنفس تسلیت‌گوینده، و بی آنکه شخص او را ببینند شنیده شد که می‌گفت: «ای اهل بیت، سلام بر شما و بر شما باد رحمت خداوند و برکات او، هر تنی چشنده مرگ است و همانا که در روز رستاخیز به پادشاهای خود خواهید رسید، همانا که خداوند خود تسلیت هر مصیبت است و بازمانده از هر میرنده است و جبران است هر چیزی را که از دست برود. پس دل جز به خداوند مسپارید و امید جز بدو مبندید و بدانید که مصیبت زده آن است که از ثواب بازمانده باشد، و سلام و رحمت خداوند بر شما باد.

۱. در مورد روز وفات حضرت رسول (ص) از روزهای هفته که دوشنبه بوده است بزرگان علمای شیعه هم متفقند ولی در مورد آن اختلاف است. کلینی همان دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول را نقل کرده است اصول کافی، ج ۲، چاپ علمیة اسلامیة، تهران، بدون تاریخ، ص ۳۲۴، مفید، دفن پیامبر (ص) را در دوشنبه دو شب باقی مانده از ماه صفر ثبت کرده است ارشاد، چاپ دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۷ ق، ص ۹۰، طبرسی در اعلام‌الوری، چاپ اسلامیة، بدون تاریخ، ص ۲۰۷، بیست و هشتم صفر ثبت کرده است؛ و برای اطلاع بیشتر از روایات شیعه رک: مجلسی، جلاء‌العیون، چاپ اسلامیة، تهران، ۱۳۴۸ شمسی، ص ۹۵-۹۴-م.

## پیراهنی که پیامبر (ص) را در آن غسل دادند

مَعْنُ بن عیسی از مالک بن انس، از عبدالله بن مَسْلَمَةَ بن قَعْنَب و ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس، از سلیمان بن بلال، و جملگی از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش نقل می‌کند که  
 \* پیامبر (ص) را غسل دادند و پیراهن بر تن داشت. سلیمان بن بلال در حدیث خود افزوده است که بلافاصله پس از رحلت غسل دادند.

معن بن عیسی از مالک بن انس نقل می‌کند که می‌گفته است: \* چون خواستند از برای غسل پیامبر (ص) پیراهن آن حضرت را به در آورند، بانگی شنیدند که می‌گفت پیراهن را به در نیاورید. از آن بود که پیراهن را به در نیاوردند و پیراهن بر تن پیامبر (ص) بود و غسل داده شد.

فَضْلُ بن دُكَيْنُ از حفص بن غیاث، از اشعث، از شعبی نقل می‌کند که می‌گفته است  
 \* ندای سروشی از کنار خانه شنیده شد که پیراهن را به در نیاورید و پیامبر (ص) غسل داده شد در حالی که پیراهن بر تن داشت.

وکیع بن جراح از مهدی بن میمون، از غیلان بن جریر نقل می‌کند که می‌گفته است  
 \* چون خواستند پیامبر (ص) را غسل دهند بانگ سروشی گفت: پیامبر (ص) را برهنه مکنید.

عمرو بن عاصم کِلَابِیّ از همّام بن یحیی، از حجاج بن آرطاة، از حَکَمُ بن عُتِیْبَه نقل می‌کند که \* چون خواستند از برای غسل پیامبر (ص) پیراهن از بدن آن حضرت به در آورند، سروشی بانگ برداشت که پیامبر خود را برهنه مکنید. گوید: پیامبر (ص) را غسل دادند در حالی که پیراهن بر تن داشت.

قَبِیصَةُ بن عُقْبَةَ از سفیان ثوری، از منصور نقل می‌کند که می‌گفته است: \* از کنار خانه ندا آمد که پیراهن را از تن پیامبر (ص) به در نیاورید.

سُریج بن نعمان از هُشیم، از مُغیرَة، از قول یکی از آزادکردگان بنی هاشم نقل می‌کند که می‌گفته است: \* هنگام غسل پیامبر (ص) خواستند پیراهن آن حضرت را به در آورند، از کنار خانه بانگی شنیده شد که پیراهن پیامبر (ص) را به در نیاورید.

محمد بن عمر [واقدی] از مُصْعَبُ بن ثابت بن عبدالله بن زبیر، از عیسی بن معمر، از



عبّاد بن عبدالله، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: «اگر روی به کاری آورم، دیگر پشت بدان نخواهم کرد. رسول خدا (ص) را کسی جز از زنانش غسل نداد. چون پیامبر (ص) رحلت فرمود، میان اصحاب در چگونگی غسل دادن اختلاف نظر افتاد و برخی گفتند او را پیراهن بر تن غسل دهند. در آن حال همه را خواب و بیداری دست داد چندان که ریش آنان بر سینه قرار گرفت و آواز کسی که ندانستند کیست، شنیده شد که می‌گفت: او را پیراهن بر تن غسل دهید.

محمد بن عمر [واقدی] از ابن ابی حبیبه، از داؤد بن حُصین، از ابو عطفان، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: «چون پیامبر (ص) رحلت فرمود در چگونگی غسل اختلاف نظر افتاد و آوازی که گوینده‌اش را ندانستند، شنیده شد که پیامبرتان را پیراهن بر تن غسل دهید، و پیامبر (ص) را چنان غسل دادند.

### غسل رسول خدا (ص) و کسانی که آن حضرت را غسل داده‌اند

وکیع بن جرّاح و عبدالله بن ثُمیر از اسماعیل بن ابو خالد از عامر نقل می‌کنند که می‌گفته است: «پیامبر (ص) را علی بن ابی طالب (ع) و فضل بن عباس و أسامه ابن زَید غسل دادند و علی (ع) عهده‌دار غسل بود و می‌گفت: پدر و مادرم فدای تو باد که در مرگ و زندگی پاک و پاکیزه‌ای.

وکیع بن جرّاح و عبدالله ثُمیر و فضل بن دُکین از زکریاء، از عامر نقل می‌کنند که می‌گفته است: «علی (ع) پیامبر (ص) را غسل می‌داد و فضل و أسامه پرده را نگه می‌داشتند. فضل بن دُکین از حفص بن غیاث، از اشعث، از شُعَبی نقل می‌کند که می‌گفته است: رسول خدا (ص) را غسل می‌دادند و عباس کناری نشسته بود و فضل پیکر مقدس پیامبر (ص) را دربر گرفته می‌چرخاند و علی (ع) ایشان را پیراهن بر تن غسل می‌داد و أسامه در آمد و شد بود.

فضل بن دُکین و عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از مُغیره، از ابراهیم نقل می‌کنند که می‌گفته است: «پیامبر (ص) را عباس و علی (ع) و فضل غسل دادند. فضل بن دُکین در حدیث خود گوید، عباس پرده‌داریشان می‌کرد.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد از پدرش، از صالح بن کئسان، از ابن شهاب نقل می‌کند که  
\* عباس بن عبدالمطلب و علی بن ابی طالب (ع) و فضل بن عباس و صالح آزادکرده رسول  
خدا (ص) عهده‌دار غسل ایشان بودند.

عالم بن فضل از حمّاد بن زید، از معمر، از زهری نقل می‌کند که می‌گفته است  
\* عباس و علی بن ابی طالب (ع) و فضل و صالح آزادکرده رسول خدا (ص) عهده‌دار غسل  
و تکفین ایشان بودند.

عبدالصّمّد بن نعمان بزّاز از ابو عمر کئسان قَصّار، از آزادکرده خود یزید بن بلال، از  
قول علی (ع) نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) سفارش فرمود بر آنکه هیچ‌کس او  
را غسل ندهد مگر من، و فرمود کسی عورت مرا نمی‌بیند مگر آنکه کور شود. علی (ع)  
گوید: فضل و أسامة از پشت پرده به من آب می‌دادند و چشمانشان بسته بود. علی (ع) گوید:  
هر عضو را که به دست می‌گرفتم، گویی سی مرد همراه من آن را به این سو و آن سو  
می‌کردند تا از غسل پیرداختم.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب (ع)، از  
پدرش، از جدش، از علی بن ابی طالب (ع) نقل می‌کند که می‌فرموده است \* چون به تجهیز  
پیامبر (ص) برخاستیم، در راه روی همگان بستیم. انصار بانگ برداشتند که ما دایی‌های  
پیامبریم و جایگاهی ویژه داریم، قریشیان نیز بانگ برآوردند که ما خویشاوندان رسول  
خداییم. ابوبکر گفت: ای گروه مسلمانان هر خانواده به تجهیز جنازه خویشاوند خود از  
دیگران سزاوارترند. شما را به خدا سوگند می‌دهم اگر به خانه درآید، کار آنان را به تأخیر  
خواهید افکند و به خدا سوگندتان می‌دهم که هیچ‌کس به خانه در نیاید مگر آنان که  
فراخوانده شده‌اند.

محمد بن عمر [واقدی] از عمر بن محمد بن عمر، از پدرش، از علی بن حسین (ع)  
نقل می‌کند که می‌گفته است \* انصار بانگ برداشتند که حق ماست تا در مراسم حضور  
داشته باشیم و پیامبر (ص) خواهرزاده ماست و جایگاه ما در اسلام معلوم است. و از ابوبکر  
درمی‌خواستند. او گفت: خاندان پیامبر (ص) اولی‌تر بدین کارند؛ از علی و عباس  
درخواستید؛ زیرا نباید کسی به خانه درآید بی آنکه آنان بخواهند.

محمد بن عمر [واقدی] از محمد بن عبدالله، از زهری، از عبدالله بن ثعلبة بن صعیر  
نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) را علی (ع) و فضل و أسامة بن زید و شقران غسل



دادند و علی (ع) عهده‌دار غسل بود و اندامهای زیرین رسول خدا را نیز غسل داد و فضل آن حضرت را دربر گرفته می‌چرخاند و عباس و أسامة ابن زید و شقران آب می‌ریختند. محمد بن عمر [واقدی] از محمد بن عبدالله از زهری، از سعید بن مسیب نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) را علی (ع) غسل داد و چهار تن او را کفن کردند: علی (ع) و عباس و فضل و شقران.

محمد بن عمر [واقدی] از هشام بن عماره، از ابوالحویرث، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبة، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) را علی و فضل غسل دادند. عباس را نیز گفتند تا در مراسم غسل حاضر شود، لیکن او خودداری کرده گفت: پیامبر (ص) ما را فرمود تا پشت پرده باشیم.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالرحمن بن عبدالعزیز، از عبدالله بن ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) را علی و فضل بن عباس غسل دادند و فضل که مردی نیرومند بود، پیکر مطهر پیامبر (ص) را از این سو به آن سو می‌گردانید و عباس بر در خانه بود و گفت: چیزی مرا از حضور در غسل پیامبر (ص) مانع نیامد جز از آنکه در زمان حیات می‌دیدم آن حضرت آزر می‌داشت از اینکه او را برهنه ببینم.

محمد بن عمر [واقدی] از موسی بن محمد بن ابراهیم بن حارث ثیمی، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) را علی (ع) و فضل و عباس و أسامة بن زید و اوس بن خولی غسل دادند و در مرقد آن حضرت نیز همانها برای دفن در آمدند.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن محمد، از پدرش، از جدش، از علی (ع) نقل می‌کند که می‌فرموده است: \* من و عباس و عقیل بن ابی طالب و اوس بن خولی و أسامة بن زید پیامبر (ص) را غسل دادیم.

محمد بن عمر [واقدی] از زبیر بن موسی نقل می‌کند که می‌گفت از ابوبکر ابن ابوجهم شنیدم که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) را علی (ع) و فضل و أسامة بن زید و شقران غسل دادند و علی (ع) پیامبر را به سینه خود تکیه داده بود و فضل هم در گردانیدن پیکر شریف یاری می‌داد و أسامة و شقران آب می‌ریختند و رسول خدا (ص) پیراهن بر تن داشت. گوید: اوس بن خولی بانگ برداشت: ای علی، تو را به خدا سوگند بهره ما را رعایت کن. علی (ع) فرمود: در آی. و او درآمد و کناری نشست.

اسماعیل بن ابراهیم اَسَدی، از ابن جُرَیج، از ابو جعفر محمد بن علی (ع) نقل می‌کند که می‌فرموده است: \* پیامبر (ص) سه بار با آب و سدر غسل داده شد و پیراهن دربر داشت و از آب چاه غُرمس از آنِ سعد بن خَیثَمَة در ناحیه قُبا بر او می‌ریختند - و پیامبر (ص) از آب همان چاه می‌آشامید. و علی (ع) عهده‌دار غسل بود و عباس آب می‌ریخت و فضل پیکر رسول خدا (ص) را در بر گرفته و چرخانیده می‌گفت: بشتاب و مرا راحت کن که بند دلم را پاره کردی، دو بار احساس کردم که چیزی بر من فرود می‌آید.

ابو غَسَّان مالک بن اسماعیل نَهْدی از مسعود بن سعد، از یزید بن ابوزیاد، از عبدالله بن حارث نقل می‌کند که: \* چون پیامبر (ص) رحلت فرمود، علی (ع) برخاست و در حجره را بست. پس عباس با فرزندان و خاندان عبدالمطلب آمدند و بر در حجره ایستادند و علی (ع) می‌گفت: پدر و مادرم فدای تو باد که در مرگ و زندگی پاک و خوش بویی. و چنان بوی خوشی بر آمد که هرگز چنان بویی نبویده بودند. گوید، عباس، علی (ع) را گفت: رها کنید گریستن همچون گریستن زنان را و در فکر تجهیز پیامبرتان باشید. علی (ع) گفت: فضل را بر من بفرستید. انصار گفتند: شما را به خدا سوگند می‌دهیم که بهره ما را در نظر بگیرید و مردی از ایشان را نام او اَوْس بن خَوْلِی که سبویی در دست داشت به خانه داخل کردند. علی (ع) پیامبر (ص) را غسل می‌داد و پارچه‌ای به دست خود پیچیده بود و بر تن پیامبر (ص) پیراهن بود و فضل روپوش را برای او نگه می‌داشت و علی (ع) دست زیر پیراهن می‌کرد و آن مرد انصاری آب می‌آورد.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن جعفر زُهَری، از عبدالواحد بن ابی عَوْن نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) در بیماری ارتحال خود علی (ع) را فرمود: هنگامی که مرگ مرا فراگرفت تو غسل بده. عرض کرد: ای رسول خدا (ص)، من تا کنون مرده‌یی را غسل نداده‌ام. رسول خدا (ص) فرمود: این کار از برای تو آماده خواهد شد - یا فرمود: آسان خواهد شد. علی (ع) می‌گفته است پس به غسل پیامبر (ص) پرداختم و هر عضوی را که می‌گرفتم، از من پیروی می‌کرد و فضل آن حضرت را در بر گرفته بود و می‌گفت: ای علی، بشتاب که پشتم شکست.

فضل بن دُکین از سفیان، از ابن جُرَیج نقل می‌کند که می‌گفته است از ابو جعفر (ع) [یعنی حضرت امام محمد باقر «ع»] شنیدم که می‌گفت: \* غسل اندامهای زیرین پیامبر (ص) را علی (ع) بر عهده داشت.



یعقوب بن ابراهیم بن سعد زهری از پدرش، از صالح بن کئسان، از ابن شهاب، از سعید بن مسیب، و محمد بن حمید عبدی و محمد بن عمر [واقدی] از معمر، از زهری، از سعید بن مسیب، و یحیی بن عباد از عبدالله بن مبارک، از معمر، از زهری، از سعید بن مسیب نقل می‌کنند که می‌گفته است \* علی (ع) به هنگام غسل پیامبر (ص) در صدق برآمد که مبادا آلودگی‌هایی چون دیگر مردگان در پیکر مطهر باشد و هیچ آلودگی نیافت و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد که در زندگی و مرگ پاک و پاکیزه بودی.

### آنان که گفته‌اند رسول خدا (ص) در سه پارچه کفن شده است

وکیع بن جراح و عبدالله بن نمیر، از هشام بن عروة، از پدرش، از عایشه نقل می‌کنند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) در سه پارچهٔ یمنی سپید درشت‌باف کفن شد و در کفن آن حضرت عمامه و پیراهن نبود.

عبدالله بن نمیر در حدیث خود از عروة می‌افزاید: در مورد حله امر بر مردم مشتبه شده است؛ آری، حله‌یی خریده شد که پیامبر (ص) در آن کفن شود ولی نشد و در همان سه پارچهٔ سپید درشت‌باف کفن شد. عایشه گوید: آن حله را عبدالله بن ابوبکر از بهر خود برداشت و گفت: نگه می‌دارم تا در آن کفن شوم. ولی او نیز بعدها گفت: اگر خداوند اراده فرموده بود، پیامبرش در این حله کفن می‌شد. پس آن را فروخت و بهایش را صدقه داد.

ابو صفرة انس بن عیاض لیبی از عبیدالله بن عمر، از نافع، از ابن عمر نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) در سه پارچهٔ سپید یمنی کفن شد.

عبدالله بن مسلمة بن قعنب و محمد بن عمر، از عبدالعزیز بن محمد، از عمرو ابن ابوعمر، از قاسم بن محمد، از محمد بن عمر، از عایشه نقل می‌کنند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) در سه پارچهٔ بافته شده از نخ کم‌تاب کفن شد و در کفن ایشان پیراهن و عمامه نبود.

معن بن عیسی از مالک بن انس، از هشام بن عروة، از پدرش، از عایشه نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) در سه پارچهٔ بافته شده از نخ کم‌تاب کفن شد و در کفن ایشان پیراهن و عمامه نبود.

فضل بن دکین از سفیان ثوری، و هاشم بن قاسم کینانی از ابوجعفر رازی، جملگی از

هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه نقل می‌کنند که می‌گفته است \* رسول خدا (ص) در سه پارچه درشت بافته از نخ کم‌تاب کفن شد و در کفن پیراهن و عمامه نبود.

معن بن عیسی از مالک بن انس، از یحیی بن سعید نقل می‌کند که می‌گفت که به من خبر رسیده است که \* ابوبکر در بیماری خود عایشه را پرسید: پیامبر (ص) در چند پارچه کفن شد؟ و او گفت: در سه پارچه سپید بافته شده از نخ کم‌تاب.

عبدالله بن موسی بن عبیده از یعقوب بن زید نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) در سه پارچه بافته شده از نخ کم‌تاب کفن شد و در کفن ایشان پیراهن و عمامه نبود.

سریج بن نعمان از هُثَیْم، از خالد حَذَاء (کفشدوز) از ابوقلابه نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) در سه پارچه یمنی بافته شده از نخ کم‌تاب کفن شد.

اسماعیل بن ابراهیم اسدی از خالد حَذَاء، از ابوقلابه نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) در سه پارچه سراسری سپید یمنی کفن شد.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی، از پدرش، از جدش، از علی (ع) نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) در سه پارچه درشت بافته از نخ کم‌تاب کفن شد و در آن پیراهن و عمامه نبود.

محمد بن عمر [واقدی] از ثوری، و عبدالله بن عمر، از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش، از عایشه، و نیز محمد بن عمر [واقدی] و عبدالله بن جعفر، از یزید بن هاد، از محمد بن ابراهیم، از ابوسلمه، از عایشه نقل می‌کنند که می‌گفته است \* رسول خدا (ص) در سه پارچه بافته شده از نخ کم‌تاب کفن شد.

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان، از خالد حَذَاء، از ابوقلابه نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) در سه پارچه سراسری سپید کفن شد.

مسلم بن ابراهیم از سلام بن مسکین، از قتاده نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) در سه پارچه کفن شد.

ابوالولید طیالسی از شُعبه، از عبدالرحمن بن قاسم نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) در سه پارچه کفن شد. گوید او را گفتم: چه کسی این را برای شما گفت؟ گفت: شعبه می‌گفت این را از محمد بن علی<sup>۱</sup> شنیدم.

۱. ظاهراً منظور جناب محمد بن حنیفه است. - م.



فضل بن دُکین از شریک، از ابواسحاق نقل می‌کرد که می‌گفته است \* در مجلسی که گروهی انبوه از بنی عبدالمطلب بودند، پرسیدم: پیامبر (ص) در چه چیزی کفن شد؟ گفتند: در سه پارچه که در آن قباء و پیراهن و عمامه نبود.

محمد بن عمر [واقدی] از هشام بن غازی، از مکحول نقل می‌کند که می‌گفته است \* رسول خدا (ص) در سه پارچه سپید کفن شد.

محمد بن عمر [واقدی] از منصور، از زکریاء، از شُعَبی نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) در سه پارچه نسبتاً خشن کفن شد.

### آنان که گفته‌اند پیامبر (ص) در سه پارچه کفن شد که یکی از آنها سیاه (تیره) بود

محمد بن عبدالله انصاری از سعید بن ابی عروبه، از قتاده، از سعید بن مسیب، و عفان بن مسلم از همّام، از قتاده، از سعید بن مسیب، و وکیع بن جراح و مسلم بن ابراهیم از شُعبه، از قتاده، از سعید بن مسیب، و وهب بن جریر بن حازم و مُسلم بن ابراهیم هر دو از هشام دَسْتَوائی، از قتاده، از سعید بن مسیب نقل می‌کنند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) در دو پارچه سراسری و یک بُرد نجرانی کفن شد.

محمد بن یزید واسطی از سفیان بن حسین، از زُهری، از سعید بن مسیب و علی بن حسین (ع) و ابوسلمه بن عبدالرحمن نقل می‌کند که \* رسول خدا (ص) در سه پارچه کفن شد که دو تای آن سپید بود و دیگری بُردی سیاه‌رنگ بود.

وکیع بن جراح و محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان ثوری، از عبدالله بن عیسی، از زُهری، از علی بن حسین (ع)، و یعقوب بن ابراهیم بن سعد زُهری از پدرش، از صالح بن کَیسان، از ابن شهاب، از قول علی بن حسین (ع) نقل می‌کنند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) در سه پارچه کفن شد که یکی از آنها بُردی سیاه‌رنگ بود.

انس بن عیاض از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش روایت می‌کند که \* پیامبر (ص) در سه پارچه کفن شد که دو پارچه صُحاری و یکی سیاه‌رنگ بود، و پدرم [حضرت سجاد «ع»] مرا بر آن سفارش کرد که [هنگام تکفین] چیزی بر کفن نیفزایم. محمد بن سعد گوید، به گمان او جعفر بن محمد (ع) می‌گفته است پدرم چنین سفارش کرد [در این صورت

یعنی حضرت باقر (ع) چنان فرموده است.

احمد بن عبدالله بن یونس از زهیر، از جابر، از ابوجعفر محمد بن علی (ع)، و عبدالله بن موسی از اسرائیل، از جابر، از محمد بن علی (ع) نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) در سه پارچه کفن شد که یکی از آنها بُرد سیاه‌رنگ بود.

بکر بن عبدالرحمن قاضی اهل کوفه از عیسی بن مختار، از محمد بن ابولیلی، از حکم، از مقسم، از ابن عباس، و أخوص بن جَوَابِ ضَبَّی، از عمار بن زُرَیْق، از محمد بن عبدالرحمن بن ابولیلی، از حکم، از مقسم، از ابن عباس، و احمد بن عبدالله بن یونس، از زهیر، از حکم، از مقسم، از ابن عباس نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) در دو پارچه سپید و یک بُرد سرخ کفن شد.

محمد بن عمر [واقدی] از مخرمه بن بُکیر، از پدرش، از بشر بن سعید، از طفیل بن اَبِی، از پدرش، و نیز محمد بن عمر [واقدی] از قول سعید بن عبدالعزیز، از زهری نقل می‌کند که هر دو می‌گفته‌اند: \* پیامبر (ص) در سه پارچه کفن شد که یکی از آنها بُردی سیاه‌رنگ بود.

## سخن آنان که گفته‌اند رسول خدا (ص) در سه بُرد و آنان که گفته‌اند در پیراهن و حُله کفن شده است

عبدالله بن نمیر و فضل بن دُکین از زکریاء، از عامر نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) در سه بُرد یمنی درشت‌بافت کفن شد، ازار و پیراهن و سراسری.

قبیصة بن عقیبة از سفیان، از ابواسحاق نقل می‌کند که می‌گفته است: \* نزد گروهی از پیران خاندان عبدالمطلب رفتم و پرسیدم: پیامبر (ص) را در چه چیزی کفن کردند؟ گفتند: در حُله‌ی سرخ و قطیفه‌ی.

عمرو بن عاصم کلابی از همّام بن یحیی، از قتادة، از حسن نقل می‌کند که: \* پیامبر (ص) در قطیفه‌ی و حُله‌ی سیاه کفن شد.

وکیع بن جراح و فضل بن دُکین از سفیان، از حمّاد، از ابراهیم، و طلق بن غنّام نخعی از عبدالرحمن بن جُرَیس جعفری، و حمّاد از ابراهیم، و سُریج بن نُعمان از هُشیم، و ابو عوانة از مغیره، از ابراهیم نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) در حُله‌ی و پیراهنی کفن



شد؛ فضل و طَلَّق در حدیث خود حُلَّه را یمنی گفته‌اند.

سُریج بن نعمان از هُشیم، از یونس، از حسن نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) در حُلَّه‌یی سیاه‌رنگ و پیراهنی کفن شد.

سعید بن سلیمان از صالح بن عمر، از یزید بن ابوزیاد، از مِقْسَم، از ابن عباس نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) در حُلَّه نَجْرانی سرخ‌رنگی که در زمان حیات خویش می‌پوشید و در پیراهنی کفن شد.

عُبَیدالله بن موسی از شَیبان، از ابواسحاق، از زُبَیر بن عدی، از ضحَّاک بن مزاحم نقل می‌کند که می‌گفته است \* رسول خدا (ص) در دو بُرد سرخ‌رنگ کفن شد.

عُبَیدالله بن موسی از اسرائیل، از ابواسحاق نقل می‌کند که \* در مدینه به انجمن بنی عبدالمطلب رفت و پیران ایشان را پرسید که پیامبر (ص) را در چه چیزی کفن کرده‌اند؟ گفتند: در دو بُرد سرخ‌رنگ که پیراهن نداشته است.

عَفَّان بن مسلم از حَمَّاد بن سَلَمَة، از عبدالله بن محمد بن عَقِیل، از محمد حَنْفِیَة، از پدرش (ع) نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) در هفت پارچه کفن شد.

محمد بن کثیر عدی از ابراهیم بن نافع، از ابن ابونجیح، از مجاهد نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) در دو پارچه بافته شده از نخ کم‌تاب کفن شد و آن را مُعَاذ از یمن آورده بود. محمد بن سعد گوید: این صحیح نیست؛ زیرا هنگام مرگ پیامبر (ص) معاذ هنوز در یمن بود.

سلیمان بن حرب و اسحاق بن عیسی طَبَّاع، از جریر بن حازم، از عبدالله بن عبید بن عمیر نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) نخست در حُلَّه‌یی سیاه‌رنگ کفن شد و پس آن‌گاه آن را به در آوردند و در پارچه سپید کفن کردند. عبدالله بن ابوبکر گفت: این حُلَّه با بدن رسول خدا (ص) تماس یافته است و آن را از خود جدا نخواهم کرد تا در آن کفن شوم. و مدت‌ها آن را نگاه داشت و پس آن‌گاه گفت اگر در این پارچه خیری می‌بود، خداوند آن را کفن رسول خدا (ص) می‌نهاد؛ به آن نیازی ندارم. پس مردم از عقیده نخست و عقیده دوم او سخت در عجب آمدند.

وکیع بن جراح از هشام بن عُرْوَة، از پدرش، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است \* در کفن رسول خدا (ص) عمامه نبود.

عارم بن فضل از حَمَّاد بن زید، از ایوب نقل می‌کرد که \* ابوقلابه می‌گفت: آیا از

اختلاف نظر این مردم با ما در مورد چگونگی کفن رسول خدا (ص) در عجب نیستی؟

## حنوط رسول خدا (ص)

عبدالوهّاب بن عطاء عِجَلِيّ از عوف، از حسن نقل می‌کند که \* رسول خدا (ص) را حنوط کردند.

حُمَيْد بن عبدالرحمن رُوَاسِيّ از حسن بن صالح، از هارون بن سعد نقل می‌کند که می‌گفته است \* نزد علی (ع) اندکی مشک و مواد خوشبو بود و وصیت فرمود وی را با آن حنوط کنند. گوید، علی می‌فرمود: این از حنوط رسول خدا (ص) باقی است.

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از جابر<sup>۱</sup> نقل می‌کند که می‌گفته است \* ابو جعفر محمد بن علی را پرسیدم آیا رسول خدا (ص) را حنوط کردند؟ گفت: نمی‌دانم.

## نماز گزاردن بر رسول خدا (ص)

عبدالوهّاب بن عطاء عِجَلِيّ از عَوْف، از حسن نقل می‌کند که می‌گفته است \* چون رسول خدا (ص) را غسل دادند و کفن و حنوط کردند، جسد مطهر را بر بستری نهادند و مسلمانان گروهی درمی‌آمدند و نماز می‌گزاردند و بیرون می‌رفتند و پس آن‌گاه گروهی دیگر درمی‌آمدند تا نماز بگزارند و بدین سان همگی نماز گزاردند.

ابوبکر بن عبدالله بن ابواوئیس و خالد بن مَخْلَد بَجَلِيّ از سلیمان بن بلال، از عبدالرحمن بن حرمله نقل می‌کردند که از سعید بن مسیب شنیده که می‌گفته است \* چون رسول خدا رحلت فرمود، جسد را بر تختی نهادند و مسلمانان دسته دسته به خانه درمی‌آمدند و نماز می‌گزاردند و بیرون می‌شدند و هیچ‌کس عهده‌دار پیشنهادی نبود.

معن بن عیسی از مالک بن انس نقل می‌کند که به او خبر رسیده است که \* پس از

۱. جابر بن عبدالله انصاری از بزرگان اصحاب پیامبر (ص)، متولد شانزده سال قبل از هجرت و درگذشته سال ۷۸ یا ۷۴ یا ۷۵ هجری، مورد اعتماد و وثوق شیعه و سنی است؛ چندان‌که ۱۵۴۰ حدیث از او در صحیح بخاری و مسلم آمده است. برای اطلاع بیشتر رک: علامه محمد مهدی بحر العلوم، رجال، ج ۲، چاپ اول، نجف، ۱۹۶۵ میلادی، ص ۱۳۵-م.



رحلت رسول خدا (ص) مردم دسته دسته بر ایشان نماز می گزارده‌اند بی آنکه کسی پیشنماز باشد.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زهری از پدرش، از صالح بن کیسان، از ابن شهاب نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیکر مطهر پیامبر (ص) را بر تختی نهادند و مسلمانان گروه گروه در آمده و نماز گزارده سلام می‌دادند و کسی پیشنماز نبود.

حکم بن موسی از عبدالرزاق بن عمر ثقفی، از زهری نقل می‌کند که می‌گفته است به ما خبر رسیده است که \* مردم گروه گروه داخل می‌شدند و بر پیامبر (ص) نماز می‌گزاردند و در نماز کسی عهده‌دار امامت نبود.

عفان بن مسلم و أسود بن عامر از حماد بن سلمة نقل می‌کنند که از ابو عمران جونی، از ابو عسیم که خود شاهد بوده روایت شده است که \* پس از مرگ رسول خدا (ص) مردم گفتند: چگونه بر ایشان نماز بگذاریم؟ گفتند: گروه گروه از این در داخل شوید و نماز بگذارید و از در دیگر بیرون شوید.

هاشم بن قاسم از صالح مری، از ابو حازم مدنی نقل می‌کند که می‌گفته است \* چون پیامبر (ص) رحلت فرمود، نخست مهاجران گروه گروه در آمدند و بر ایشان نماز گزاردند و پس آن‌گاه انصار و پس آن‌گاه دیگر مردم مدینه، و چون مردان نماز گزاردند، زنان از بهر نماز در آمدند و چنان‌که شیوه آنان است، آواز گریه و شیون بلند شد. پس بانگی در خانه شنیدند و ترسیده آرام گرفتند و در این هنگام، آوای سروشی می‌گفت: خداوند خود مایه تسلیت هر میرنده‌ی است و التیام هر ضایعه‌ای است و بازمانده هر از میان رفته‌ای است. باز ساخته کسی است که ثواب و پاداش التیامش داده باشد و مصیبت دیده کسی است که ثواب، مصیبت او را جبران نکند.

محمد بن عمر [واقدی] از ابی بن عباس بن سهل بن سعد ساعدی، از پدرش، از جدش نقل می‌کند که می‌گفته است \* چون رسول خدا رحلت فرمود، پس از آنکه او را کفن کردند، بر تختش نهادند و مردم گروه گروه بر ایشان نماز گزاردند و کسی پیشنماز نبود. نخست مردان نماز گزاردند و پس آن‌گاه زنها.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالحمید بن عمران بن ابوانس، از پدرش، و او از قول مادرش نقل می‌کرد که می‌گفته است \* من نیز با دیگر زنها صف بسته بودیم و بر پیامبر (ص) که روی بسترش نهاده شده بود، ایستاده نماز گزاردیم و دعا کردیم و بر او درود

فرستادیم و شب چهارشنبه دفن شد.

محمد بن عمر [واقدی] از موسی بن محمد بن ابراهیم بن حارث ثیمی نقل می‌کند که می‌گفته است این موضوع را در صحیفه‌ی بی به خط پدرم خواندم که: «چون پیامبر (ص) را کفن کردند و بر بسترش نهادند، ابوبکر و عمر درآمدند و گفتند: السلام علیک ایها النبی و رَحْمَةُ اللَّهِ و برکاته. و با آن دو نیز گروهی از مهاجران به اندازه گنجایش حجره بودند و آنان نیز نخست همان‌گونه سلام دادند و پس آن‌گاه صف بستند و کسی امامت نکرد. ابوبکر و عمر که در صف نخست بودند، بر کنار جسد مطهر، گفتند: پروردگارا، گواهی می‌دهیم که آنچه بر پیامبر (ص) نازل شد، تبلیغ فرمود و امت را خیر خواست و در راه خدا جهاد فرمود تا آن‌گاه که خداوند دین خود را عزیز و گرانقدر فرمود و کلمات او اتمام یافت و جهانیان به خدای یگانه بی‌شریک ایمان آوردند. پروردگارا ما را از آنان قرار بده که از آنچه بر او نازل شده است، پیروی کنیم و میان ما و او به شناخت و آشنایی متقابل جمع فرمای، که او با مؤمنان سخت رؤوف و مهربان بود. ایمان خود را با هیچ چیز برابر نمی‌نهییم و هرگز به چیزی نمی‌فروشیم. و مردم می‌گفتند: آمین آمین. پس آن‌گاه آنان بیرون شدند و گروهی دیگر درآمدند و چون نماز مردان به پایان آمد، زنان و پس آن‌گاه کودکان نماز گزاردند و چون همگی از نماز پرداختند، بر محل دفن آن حضرت گفتگو کردند.

محمد بن عمر [واقدی] از ابن ابوسبیره، از عباس بن عبدالله بن معبد، از پدرش، از عبدالله بن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: «اول کسی که بر رسول خدا (ص) نماز گزارد، عباس بن عبدالمطلب و بنی‌هاشم بودند و پس آن‌گاه مهاجران و پس آن‌گاه انصار و پس آن‌گاه دیگر مردم که گروه گروه نماز می‌گزاردند. و چون نماز مردان به پایان آمد پسریچگان نماز گزاردند و پس آن‌گاه زن‌ها.

محمد بن عمر [واقدی] از محمد بن عبدالله، از زهری، از عروة، از عایشه همین حدیث ابن ابوسبیره را آورده است.

محمد بن عمر [واقدی] از ابن ابوسبیره، از عباس بن عبدالله بن معبد، از عکرمه، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: «جنازه مقدس پیامبر (ص) از ظهر روز دوشنبه تا ظهر روز سه‌شنبه بر بستری کنار مرقد ایشان بود و مردم نماز گزاردند و چون خواستند به تدفین پردازند، بستر را به طرف پایین قبر مطهر آوردند و از آن سوی، جسد مطهر را داخل مرقد کردند. عباس بن عبدالمطلب و فضل بن عباس و قثم بن عباس و علی بن ابی طالب (ع)



و سُقران به آرامگاه شریف داخل شدند.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب (ع)، از پدرش، از جدش، از علی (ع) نقل می‌کند که می‌گفته است: \* چون پیامبر (ص) را بر بستر نهادند، گفتم: هیچ‌کس نباید امامت در نماز کند که پیامبر (ص) در مرگ و زندگی پیشوا و امام شماست. و مردم گروه‌گروه می‌آمدند و صف به صف بر آن حضرت نماز می‌گزاردند و پیش‌نمازی نبود و خود تکبیر می‌گفتند و علی (ع) کنار جسد ایستاده بود و می‌گفت: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای رسول خدا؛ پروردگارا، گواهی می‌دهیم که رسول خدا آنچه بر او نازل شد، تبلیغ فرمود و از بهر امت خیر خواست و نصیحت کرد و در راه تو جهاد کرد تا آن‌گاه که خداوند دین خود را گرامی داشت و وحی او پایان پذیرفت. پروردگارا، ما را از آنان قرار ده که از آنچه بر او فرستادی پیروی می‌کنند و پس از او ما را پایدار بدار و میان ما و او جمع فرمای. و مردم می‌گفتند: آمین آمین. نخست مردان و پس آن‌گاه زنان و پس آن‌گاه کودکان نماز گزاردند.

محمد بن عمر [واقدی] از عمر بن محمد بن عمر، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: \* نخست بنی‌هاشم و پس آن‌گاه مهاجران و پس آن‌گاه انصار و پس آن‌گاه دیگر مردم نماز گزاردند و چون مردان پرداختند، زنان و پس آن‌گاه کودکان نماز گزاردند.

محمد بن عمر [واقدی] از سفیان بن عیینة، از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: \* بر جسد پیامبر (ص) نماز گزارده شد بی آنکه کسی امامت کند. مسلمانان گروه‌گروه نماز گزاردند و چون پرداختند، عمر گفت: کنار روید و جنازه را با بستگانش تنها بگذارید [سلام و رحمت و برکات خدا بر آن حضرت باد].

### محل مرقد رسول خدا (ص)

ابوأسامة حَمَّاد بن اسامة، از هشام بن عُرْوَة، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: \* چون رسول خدا (ص) رحلت فرمود، اصحاب بر محل دفن ایشان رای زدند و ابوبکر گفت: رسول خدا (ص) را همان‌جا دفن کنید که خداوند قبض روحش کرده است. پس بستر را برداشتند و او را زیر آن دفن کردند.

محمد بن عبدالله انصاری از محمد بن عمرو، از ابوسلمة بن عبدالرحمن و یحیی بن

عبدالرحمن بن حاطب نقل می کند که می گفته است: \* ابوبکر گفت: رسول خدا را کجا باید دفن کرد؟ یکی گفت: کنار منبر. دیگری گفت: در محراب و همان جا که با مردم نماز می گزارد. ابوبکر گفت: نه، بلکه باید پیامبر (ص) را همان جا دفن کرد که خداوند او را قبض روح فرموده است. پس بستر را کنار کشیدند و زیر آن برای رسول خدا قبر کنده شد.

ابوالولید طیالسی از حمّاد بن سلمة، از هشام بن عروة، از پدرش، از عایشه نقل می کند که می گفته است: \* چون پیامبر (ص) رحلت فرمود، مسلمانان گفتند: کجا باید دفن شد؟ ابوبکر گفت: همان جا که رحلت فرموده است.

محمد بن عمر [واقدی] از ابراهیم بن اسماعیل بن ابوحبیب، از داؤد بن حصین، از عکرمه، از ابن عباس نقل می کند که می گفته است: \* چون از تجهیز رسول خدا (ص) پرداختند، روز سه شنبه پیکر مطهر را بر بستری در خانه او نهادند و مسلمانان بر محل دفن اختلاف داشتند. کسی گفت: پیامبر (ص) را در مسجدش به خاک سپارید. دیگری گفت: همان جا که اصحاب ایشان دفن شده اند، در بقیع دفن کنید. ابوبکر گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: هر پیامبر در هر جا که بمیرد، همان جا او را دفن می کنند. پس بستر را که پیامبر (ص) بر آن رحلت فرموده بود برداشتند و از بهر آن حضرت در زیر آن گور کنده شد.

محمد بن ربیعة کلابی از ابراهیم بن یزید، از یحیی بن بهماه آزادکرده عثمان نقل می کرد که می گفته است از پیامبر (ص) به من خبر رسید که: \* فرمود: اجساد را باید همان جا دفن کرد که قبض روح می شوند.

محمد بن عمر [واقدی] از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبرة، از جعفر بن محمد (ع)، از ابن ابی ملیکه نقل می کند که می گفته است: \* پیامبر (ص) فرمود: هر پیامبری که خداوند می میراند، همان جا که قبض روح شده است، دفن می شود.

فضل بن دکنین، از عمر بن ذرّ نقل می کند که می گفته است، ابوبکر گفت: \* شنیدم که خلیل من می گفت: هیچ پیامبری در جایی نمرد مگر آنکه همان جا دفن شد. گوید، عمر بن ذرّ را گفتم: این سخن را از قول ابوبکر از چه کسی شنیده ای؟ گفت: اگر اشتباه نکنم، ان شاء الله از ابوبکر بن عمر بن حفص شنیده ام.

معن بن عیسی از مالک بن انس نقل می کند که می گفته است به من خبر رسیده است که: \* چون پیامبر (ص) رحلت فرمود گروهی گفتند: کنار منبر دفن شود. دیگران گفتند: در



بقیع دفن شود. در این هنگام ابوبکر آمد و گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود هیچ پیامبری جز همان جا که خداوند او را قبض روح فرموده است، دفن نمی شود. پس پیکر پیامبر (ص) را از آن جایی که رحلت فرموده بود کنار گذاشتند و همان جا از بهر ایشان گور کنده شد.

یزید بن هارون از یحیی بن سعید، از سعید بن مسیب نقل می کند که می گفته است \* عایشه ابوبکر را گفت: در خواب چنان دیدم که سه قمر در حجره من افتادند. ابوبکر گفت: خیر است. یحیی گوید، از مردم شنیدم که می گفتند: چون پیامبر (ص) رحلت فرمود و در خانه عایشه دفن شد، ابوبکر او را گفت این یکی از اقمار تو که از همه، هم برتر است و هم بهتر.

هاشم بن قاسم از مسعودی، از قاسم بن عبدالرحمن نقل می کند که می گفته است \* عایشه گفت: در خواب دیدم که سه قمر در حجره ام هستند. پیش ابوبکر رفتم. گفت: تو خود آن را چگونه تأویل و تعبیر می کنی؟ گفتم: تعبیر کردم که از رسول خدا (ص) دارای فرزندی می شوم. گوید، ابوبکر سکوت کرد و چون پیامبر (ص) رحلت فرمود، ابوبکر بر عایشه آمد و گفت: بهترین اقمار تو از دست بشد و بعدها نیز ابوبکر و عمر در آن خانه دفن شدند.

موسی بن داؤد گوید از مالک بن انس شنیدم که می گفت \* خانه عایشه به دو نیم بخش شد نیمی که مرقد پیامبر (ص) در آن بود و نیمی که عایشه در آن زندگی می کرد و بر میانه، دیواری کوتاه بود. عایشه گاهی بی آنکه کاملاً حجاب داشته باشد، در بخشی که مرقد بود، می آمد؛ ولی چون عمر دفن شد، هیچ گاه بی حجاب کامل بدان جا نمی رفت.

سعید بن سلیمان از عبدالرحمن بن عثمان بن ابراهیم نقل می کند که می گفته است از پدرم شنیدم که می گفت \* عایشه گاهی بی مقنعه به جایی که پدرش در کنار پیامبر (ص) دفن شده بود می رفت؛ اما پس از آنکه عمر آن جا دفن شد، همواره مقنعه بر سر داشت و آن را هیچ گاه بر نمی داشت.

یحیی بن عبّاد از حمّاد بن زید، از عمرو بن دینار و عبیدالله بن ابویزید نقل می کند که هر دو می گفته اند \* در زمان رسول خدا (ص) بر گرد خانه پیامبر (ص) دیواری نبود و اول کس که دیوار بنا کرد، عمر بن خطاب بود. عبیدالله بن ابویزید گوید، دیواری که عمر بنا نهاده بود کوتاه بود و بعدها، عبدالله بن زبیر دوباره آن را بنا کرد و بر بلندی آن بیفزود.

## کندن گور و لحد برای پیامبر (ص)

وکیع بن جراح و فضل بن دُکَین از سفیان ثوری، از عثمان بن عُمَیر بَجَلِی مشتهر به ابوالیقظان، از زاذان، از جریر بن عبدالله نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) می‌فرمود: لحد از برای ما و شق<sup>۱</sup> از برای غیر ماست، وکیع در حدیثی که نقل کرده گفته است شق برای اهل کتاب است.

انس بن عیاض لُیثی از هشام بن عروه، از پدرش نقل می‌کند که: \* در مدینه دو مرد گورکن بودند، یکی قبرها را به شیوه لحددار می‌کند و دیگری به شیوه شق‌دار. گوید، مردم گفتند: از بهر رسول خدا (ص) چگونه گورکنده شود؟ برخی گفتند: از دو گورکن هر یکی که زودتر رسید به شیوه خود عمل کند. پس آن یکی آمد که لحد می‌ساخت و گور پیامبر (ص) را لحددار کند.

یزید بن هارون و ابوالولید هشام طیالسی از یزید، و هشام از قول حماد بن سلمه، از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* در مدینه دو گورکن بودند و یکی گور لحددار می‌کند و دیگری شق‌دار. مسلمانان منتظر ماندند تا یکی از آن دو برسد و گورکنی که لحد می‌ساخت آمد و گور پیامبر (ص) را لحددار ساخت.

محمد بن عبدالله انصاری از محمد بن عمرو، از ابوسلمه بن عبدالرحمن و یحیی بن عبدالرحمن بن حاطب نقل می‌کند که می‌گفته‌اند: \* از بهر کندن گور رسول خدا (ص) کس به دنبال ابوظلحه و مردی از اهل مکه فرستادند، و مردم مکه گورها را شق‌دار می‌کنند و اهل مدینه لحددار. ابوظلحه زودتر آمد و از بهر پیامبر (ص) گور لحددار آماده ساخت.

وکیع بن جراح و حُجَین بن مُثَنی، از عبدالعزیز بن عبدالله بن ابوسلمه، از محمد بن مینکدر نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* چون پیامبر (ص) رحلت فرمود، کس از پی هر دو گورکن فرستادند و گورکنی که لحد می‌ساخت، زودتر آمد و از برای پیامبر (ص) گوری

۱. معمولاً دو نوع گور حفر می‌شده است، نوعی که به‌طور معمول و با تعبیه لابی در جوانب گور برای نهادن سنگ و کالار و آجر کنده می‌شده که امروزه هم غالباً همین روش متداول است و نوعی دیگر که پس از کندن گور شکاف بزرگی در طول آن در یک طرف (چپ یا راست) ایجاد می‌کرده‌اند و مرده را بی‌آنکه روی آن سنگ لحد قرار دهند، آن‌جا می‌گذاشته‌اند. به نوع اول لحد و به این نوع شق می‌گویند. برخی هم عکس این را گفته‌اند. — م.



آماده ساخت لحددار.

وکیع بن جرّاح از عُمَرُی، از نافع، از ابن عمرو، از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش، از عایشه نقل می‌کند که \* از برای پیامبر (ص) گور لحددار کنده شد.

محمد بن عبدالله اسدی از سُفیان ثَوْری، از عبدالرحمن بن قاسم، از قاسم نقل می‌کند که می‌گفته است \* در مدینه دو گورکن بودند، یکی لحد می‌ساخت و دیگری شَقّ. و چون پیامبر (ص) رحلت فرمود، از پی هر دو فرستادند و گفتند: خدایا، تو خود هر کدام را که می‌خواهی از برای پیامبرت انتخاب کن. پس در این هنگام گورکنی که لحد می‌ساخت رسید.

عمرو بن عاصِم کِلَابی از هَمّام بن یحیی، از هشام بن عُرْوَة، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است \* در مدینه دو گورکن بودند، یکی گور لحددار می‌کند و دیگری گور شَقّ دار؛ و چون پیامبر (ص) رحلت فرمود مردم گفتند: هر یکی که زودتر بیاید، می‌گوییم به شیوه خود گور بکند. و چنان شد که گورکنی که لحد می‌ساخت آمد. هشام بن عروه گوید، پدرم در عجب بود که پس از آنکه از برای رسول خدا (ص) لحد ساختند و آن حضرت در گوری لحددار دفن شد، چگونه برخی گورهای خود را شَقّ دار می‌کنند.

معن بن عیسی از مالک بن انس، از هشام بن عروه، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است \* در مدینه دو گورکن بودند، یکی با لحد گور می‌ساخت و دیگری بی لحد. و گفتند: هر کدام اول رسید به شیوه خود رفتار کند. پس آن که لحد می‌ساخت آمد و از برای رسول خدا (ص) گوری با لحد ساخته شد.

محمد بن عبدالله انصاری از اشعث بن عبدالملک، از حسن نقل می‌کند که \* از برای رسول خدا (ص) لحد ساخته و پرداخته شد.

معن بن عیسی از ابراهیم بن مهاجر بن مِسمار، از صالح بن کیسان، از اسماعیل بن محمد بن سعد<sup>۱</sup> نقل می‌کند که می‌گفته است \* سعد را گفتند: آیا از بهر تو صندوقی چوبی بسازیم و تو را در آن دفن کنیم؟ گفت: نه، همچنان که از بهر پیامبر (ص) لحد ساختند از برای من نیز همان‌گونه رفتار کنید.

یزید بن هارون گوید حَجّاج از نافع، و عبیدالله بن موسی از موسی بن عبیده، از

۱. منظور سعد وقاص است. - م.

یعقوب بن زید و عمر آزاد کرده غُفْرَة نقل می کرد که جملگی می گفته اند \* از برای پیامبر (ص) لحد ساخته شد.

انس بن عیاض لیثی از جعفر بن محمد (ع) از پدرش نقل می کند که \* ابو طلحة از بهر پیامبر (ص) لحد ساخت.

ابو عامر عبدالملک بن عمرو عَقْدی و خالد بن مَخْلَد بَجَلی، هر دو از عبدالله ابن جعفر بن عبدالرحمن بن مِسُور بن مَخْرَمَة زُهری، از اسماعیل بن محمد بن سعد، از عامر بن سعد بن ابی وقاص نقل می کنند که \* چون مرگ سعد بن ابی وقاص در رسید، گفت: از برای من نیز چنان که از بهر رسول خدا (ص) لحد کنند، عمل کنید و روی آن خشت خام بچینید و گِل بریزید.

عبدالله بن نُمَیر از ابن جُرَیج، از ابن شهاب، از علی بن حسین (ع) نقل می کند که \* از برای پیامبر (ص) لحد ساخته شد و بر لحد خشت خام نهادند.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد از پدرش، از صالح بن کَیسان، از ابن شهاب، از علی بن حسین (ع) نقل می کند که \* از بهر پیامبر (ص) لحد ساخته شد و بر لحد خشت خام نهادند. وکیع بن جراح و محمد بن عبدالله اسدی از سفیان ثوری، از عبدالله بن عیسی، از زهری، از علی بن حسین (ع) نقل می کنند که می گفته است \* از برای پیامبر (ص) لحد ساخته شد و بر آن گِل ریختند.

قُتیبَة بن سعید بَلْخَی از ابن لَهیعَة، از ابوالاسود نقل می کند که از قاسم بن محمد شنیده که می گفته است \* از برای پیامبر (ص) لحد ساخته شد و بر لحد گِل ریختند.

سُریج بن نعمان از ابو عَوَانَة، از عاصم احول، از شَعْبی نقل می کند که می گفته است \* از بهر پیامبر (ص) لحد ساخته شد و بر آن خشت خام و گِل ریختند.

احمد بن عبدالله بن یونس از زُهری، از عاصم احول نقل می کند که می گفته است \* عامر را در مورد چگونگی قبر پیامبر (ص) پرسیدم. گفت: لحد دار بود.

فضل بن دُکَین از سفیان، از عاصم نقل می کند که می گفته است \* شَعْبی را گفتم: آیا گور پیامبر (ص) شق داشت یا لحد؟ گفت: لحد داشت، و در گور آن حضرت خشت خام و گِل ریخته شد.

طَلَق بن غَنَام نَخَعی از عبدالرحمن بن جُرَیس جعفری، از حَمَاد، از ابراهیم نقل می کند که \* از برای پیامبر (ص) لحد ساخته شد و جسد شریف را از جانب قبله در گور



کردند و چنان نبود که به شدت و تندی رفتار شود (به آرامی در گور کردند).

احمد بن عبدالله بن یونس از زهیر، از جابر، از محمد بن علی بن حسین (ع) و قاسم بن محمد بن ابوبکر و سالم بن عبدالله بن عمر نقل می‌کند که \* هر سه گور، یعنی مرقد رسول خدا (ص) و گور ابوبکر و عمر لحد است و بر آن خشت خام و گِل ریخته‌اند و بر فراز آن ریگ و شن. و هریک از آنان جدش در آن بود.<sup>۱</sup>

محمد بن عمر [واقفی] از ابراهیم بن اسماعیل بن ابوحبیب، از داؤد بن حُصین، از عکرمه، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است \* چون خواستند از بهر رسول خدا (ص) گور بکنند، در مدینه دو تن گور می‌کنند؛ ابو عبیده بن جراح که از برای مکیان شق می‌کند، و ابوطلحه انصاری که از برای مدنیان لحد می‌ساخت. عباس بن عبدالمطلب دو تن را یکی از پی ابو عبیده و دیگری از پی ابوطلحه فرستاد. عباس گفت: پروردگارا تو خود یکی از آن دو تن را از بهر رسول خدا (ص) برگزین. آن کس که از پی ابوطلحه رفته بود، او را بیافت و بیاورد و او از بهر پیامبر (ص) لحد آماده کرد.

محمد بن عمر [واقفی] از عبدالرحمن بن عبدالعزیز، از عبدالله بن ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم، از عمرو بن عبدالله بن ابوطلحه، از ابوطلحه نقل می‌کند که می‌گفته است \* اختلاف افتاد بر آنکه گور رسول خدا (ص) با شق یا لحد کنده شود، مهاجران می‌گفتند: شق بسازید چنان که مکیان می‌کنند. و انصار می‌گفتند: لحد بسازید چنان که در سرزمین ما می‌کنند. پس چون اختلاف داشتند گفتند: خدایا تو خود از بهر پیامبر برگزین. و کسی را از پی ابو عبیده و دیگری را از پی ابوطلحه فرستادند و گفتند: هر یکی که زودتر آمد، به شیوه خود عمل کند. پس ابوطلحه زودتر آمد و گفت به خدا سوگند چنین امید می‌دارم که خداوند این روش را از بهر پیامبرش برگزیده باشد، چرا که رسول خدا (ص) لحد را دیده و پسندیده بود.

### آنچه در مرقد پیامبر (ص) گسترده شد

وکیع بن جراح و فضل بن دُکین و هاشم بن قاسم کِنانَی، از شُعْبَة بن حَجَّاج، از ابو جَمْرَة نقل

۱. یعنی پیامبر (ص) جد حضرت باقر (ع)، ابوبکر جد قاسم بن محمد، و عمر جد سالم بن عبدالله. - م.

می‌کنند که می‌گفته است از ابن عباس شنیدم که می‌گفت \* در قبر پیامبر (ص) قطیفه‌یی سرخ گسترده‌اند. و کعب گوید، این کار، خاصه از برای رسول خدا (ص) است.

انس بن عیاض لثیّی از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش نقل می‌کند که \* کسی که قطیفه را انداخت، سُقران بود، آزاد کرده پیامبر (ص).

محمد بن عبدالله انصاری از اشعث بن عبدالملک حُمَرائی، از حسن<sup>۱</sup> نقل می‌کند که \* به هنگام دفن، زیر پیکر مطهر پیامبر (ص) قطیفه کهنه سرخ‌رنگی گسترده شد و آن را می‌پوشید. و خاک کف گور، نمناک بود.

محمد بن عمر |واقدی| از عدی بن فضل، از یونس، از حسن از جابر بن عبدالله نقل می‌کنند که می‌گفت \* در قبر پیامبر (ص) قطیفه کهنه سرخ‌رنگی که آن را می‌پوشید، فرش شد.

حمّاد بن خالد خیّاط از عُقبه بن ابی الصّهباء نقل می‌کند که می‌گفته است از حسن شنیدم که می‌گفت \* رسول خدا (ص) فرمود: در گور من قطیفه خودم را پهن کنید چرا که خاک بر پیکر پیامبران دست نمی‌یابد.

مُسلم بن ابراهیم از سَلام بن مِسکین، از قتاده نقل می‌کند که \* زیر پیکر مقدس پیامبر (ص) قطیفه‌یی گسترده شد.

عازم بن فضل و خالد بن خِدّاش، هر دو از حمّاد بن یزید، از یزید بن حازم، از سلیمان بن یسار نقل می‌کنند که \* پس از آنکه جسد پیامبر (ص) را در گور کردند، یکی از غلامان رسول خدا و خدمتکار او، قطیفه‌یی را دید که پیامبر (ص) می‌پوشید و کنار گور بود. آن را در گور بینداخت و گفت: پس از تو هرگز نباید که کسی آن را بپوشد. و آن قطیفه در گور ماند.

## آنان که در گور پیامبر (ص) رفتند

محمد بن عبدالله انصاری از اشعث بن عبدالملک حُمَرائی، از حسن نقل می‌کند که \* پیکر پاک رسول خدا (ص) را بنی عبدالمطلب در گور کردند.

۱. قبلاً هم در جلد اول اشاره کردم که معمولاً وقتی «حسن» در روایت ذکر می‌شود، منظور حسن بصری است و نباید با حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام اشتباه کرد. - م.



وکیع بن جرّاح و عبدالله بن نُمَیر، از اسماعیل بن ابو خالد، از عامر نقل می‌کنند که می‌گفته است \* علی (ع) و فضل و اُسامة در گور رسول خدا رفتند. عامر گوید: مرحب یا ابن ابومرحب برایم نقل کرد که عبدالرحمن بن عَوْف را نیز با خود در گور بردند. وکیع در حدیث خود از قول شعبی گوید خویشاوندان میت عهده‌دار این کارند.

وکیع بن جرّاح و فضل بن دُکَین از شَرِیک، از جابر، از عامر نقل می‌کند که می‌گفته است \* چهار تن از برای دفن پیامبر (ص) در گور رفتند. فضل در حدیث خود گوید کسی که آن چهار تن را دیده بود، از برای من نقل کرد.

فضل بن دُکَین از سفیان ثُورِی، از اسماعیل، از عامر نقل می‌کند که می‌گفته است مرحب یا ابن ابومرحب می‌گفت \* گویا هم‌اکنون آن چهار تن را در مرقد پیامبر (ص) می‌بینم و یکی از ایشان عبدالرحمن بن عوف بود.

سُرَیج بن نُعمان<sup>۱</sup> از هُشیم نقل می‌کند که یونس بن عُبَید از عِکرمه نقل می‌کرده است که \* علی (ع) و فضل و اُسامة بن زید در گور رسول خدا (ص) داخل شدند. مردی از انصار نام او خَوْلِی یا ابن خَوْلِی آنان را گفت: همه می‌دانید که من در گور شهیدان داخل می‌شدم و پیامبر (ص) برترین شهیدان است. پس او را نیز با خود داخل کردند.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زُهری از پدرش، از صالح بن کَیسان، از ابن شهاب نقل می‌کند که می‌گفته است \* نهادن جسد پیامبر (ص) در گور، به دست همانها که عهده‌دار غسل آن حضرت بودند، انجام شد، و آنان عباس و علی (ع) و فضل و صالح، آزاد کرده پیامبر (ص) بودند، و اصحاب، دفن کردن پیامبر (ص) را بر عهده خویشاوندان نهادند.

محمد بن عمر [واقدی] از موسی بن محمد بن ابراهیم بن حارث کَیمی، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است \* علی (ع) و فضل بن عباس و عباس و اُسامة ابن زید و اوس بن خَوْلِی در گور پیامبر (ص) داخل شدند.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابوطالب، از پدرش، از جدش، از علی (ع) نقل می‌کند که \* علی (ع) و عباس و عقیل بن ابوطالب و اُسامة بن زید و اوس بن خَوْلِی در گور پیامبر (ص) رفتند و هم آنان کفن کردن آن حضرت را انجام داده بودند.

۱. سُرَیج بن نُعمان مورد وثوق بخاری است ولی ابوداود می‌گوید در اخبار او غلط و اشتباه نیز هست. رک: ذهبی،

میزان الاعتدال، ذیل شماره ۳۰۸۴. م.

محمد بن عمر [واقدی] از علی بن عمر، از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است \* علی (ع) و فضل و أسامة در گور پیامبر (ص) داخل شدند. و هم گفته‌اند صالح و سُقران و اوس بن خولی نیز بوده‌اند.

محمد بن عمر [واقدی]، همچنین عمر بن صالح، از صالح آزاد کرده توامه، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است \* علی (ع) و فضل و سُقران در گور پیامبر (ص) داخل شدند.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالرحمن بن عبدالعزیز، از عبدالله بن ابوبکر بن محمد بن عمرو بن خزم نقل می‌کند که \* از او پرسیدم: چه کسانی در گور رسول خدا (ص) وارد شدند؟ گفت: خاندانش و مردی از بلحبلی، نام او اوس بن خولی.

محمد بن عمر [واقدی] از عمر بن محمد، از پدرش، از علی بن حسین (ع) نقل می‌کند که می‌گفته است \* اوس بن خولی گفت: ای ابالحسن، تو را به خدا سوگند که حق انصار را رعایت فرمای و مرا اجازت ده که در گور پیامبر (ص) در آییم. پس گفت: در آی. گوید، علی بن حسین (ع) را گفتم: چند تن بودند؟ گفت: علی بن ابی طالب (ع) و فضل بن عباس و اوس بن خولی.

### گفتار مغیره بن شعبه

که او آخرین زیارت‌کننده پیکر پاک رسول خدا (ص) است

سریج بن نعمان از هُشیم، از مُجالِد، از شُعَیب، از مغیره بن شعبه نقل می‌کند که در این جا، یعنی در کوفه می‌گفته است \* من آخرین کسی هستم که رسول خدا (ص) را در گور زیارت کردم و آن بود که چون پیامبر (ص) را دفن کردند و علی (ع) از گور به در آمد، انگشتی خود را در قبر افکندم و گفتم: ای اباحسن انگشترم. گفت: برو و انگشتی‌ات را بردار. پس در قبر شدم و انگشتی‌ام را بر خشتها مالیدم و بیرون آمدم.

سریج بن نعمان از هُشیم، از ابومعشر نقل می‌کند که می‌گفته است یکی از مشایخ من گفت \* چون علی (ع) از گور بیرون آمد، مغیره انگشتی خود را در گور افکند و علی (ع) را گفت: انگشتی‌ام. علی (ع) حسن بن علی (ع) را گفت: برو و انگشتی‌اش را به او بده. و او چنان کرد.



عَفَّان بن مسلم از حَمَّاد بن سَلَمَة، از ابو عمران جَوْنی، از ابو عَسِیم که خود حضور داشته نقل می‌کند که می‌گفته است \* چون رسول خدا (ص) را در لحد نهادند، مُغیره بن شُعْبَة گفت: جایی از پاهای پیامبر (ص) درست پوشیده نشده است، آن را درست کنید. گفتند: خودت داخل شو و درست کن. پس او در گور شد و دست بر پاهای رسول خدا (ص) نهاد و سپس گفت: خاک بریزید. پس خاک ریختند و خاک تا نیمه ساق پای او رسید. آن‌گاه بیرون آمد و می‌گفت: من از جملگی شما نسبت به رسول خدا (ص) تازه عهدترم.

عبیدالله بن محمد بن حَفْص ثَمَمی از حَمَّاد بن سَلَمَة، از هشام بن عُرْوَة، از عروه نقل می‌کند که می‌گفته است \* چون پیامبر (ص) را در لحد نهادند، مُغیره بن شُعْبَة انگشتی خود را در گور افکند و بانگ برداشت: انگشتی‌ام، انگشتی‌ام. گفتند: داخل شو و بردار. پس او در گور شد. سپس گفت: خاک بریزید. و خاک ریختند و خاک به نیمه ساق پای او رسید. پس بیرون آمد و چون گور را کاملاً انباشتند، گفت: بیرون روید تا در حجره را ببندم که من از جملگی شما به رسول خدا (ص) تازه عهدترم. گفتند: به جان خودمان سوگند که اگر برای این کار انگشتی‌ات را افکندی چه نیکوکاری کردی.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالرحمن بن ابوالزناد، از قول پدرش، از عبیدالله ابن عبدالله بن عُبَّه بن مسعود نقل می‌کند که می‌گفته است \* آخرین کس که در گور رسول خدا (ص) آن حضرت را زیارت کرد مُغیره بن شُعْبَة بود که انگشتی خود را در قبر افکند و بانگ برداشت که: انگشتی‌ام، انگشتی‌ام. پس در قبر شد و آن را برداشت و گفت: انگشتی‌ام را جز از برای این کار نیفکنم.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالرحمن بن عبدالعزیز، از عبدالله بن ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حَزْم نقل می‌کند که \* مُغیره بن شُعْبَة از پس آنکه جملگی از گور بیرون آمدند، انگشتی خود را در قبر افکند. علی (ع) فرمود: چنین کردی که در قبر پیامبر (ص) شوی تا همگان بگویند که وی همان است که در قبر پیامبر (ص) داخل شد اما سوگند به کسی که جانم بر دست اوست، هرگز در قبر نخواهی شد. و او را بازداشت.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی (ع)، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است \* علی (ع) به مغیره گفت: مردم نخواهند گفت که تو در قبر پیامبر (ص) شدی و نخواهند گفت که انگشتی تو در مرقد مطهر پیامبر (ص) مانده است. و علی (ع) به تن خویش در قبر شد و انگشتی او را دید و برداشت و به او بازگرداند.

محمد بن عمر [واقدی] از حفص بن عمر، از علی بن عبدالله بن عباس نقل می‌کند که \* حفص می‌گفته است علی بن عبدالله بن عباس را گفتم مغیره بن شعبه می‌پندارد که از جملگی مردم به رسول خدا (ص) تازه‌عهدتر است. گفت: به خدا سوگند دروغ می‌گوید و تازه‌عهدترین مردم نسبت به رسول خدا (ص) قثم ابن عباس است، که چون کوچکتر کسی بود که در قبر شده بود، آخر کسی بود که از قبر به در آمد.

### دفن رسول خدا (ص)

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زهری، از پدرش، از صالح بن کیسان، از ابن شهاب نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) ظهر روز دوشنبه رحلت فرمود و مردم بدین امید که جوانان انصار کار دفن را انجام خواهند داد، به کارهای دیگر پرداخته از دفن آن حضرت بازماندند. شب هنگام دیگر کسی جز از خویشان پیامبر (ص) نبود تا بدین مهم مبادرت ورزد؛ چندان که هنگام کندن گور برای پیامبر (ص) بنی غنم آواز بیل و تیشه می‌شنیدند. و آنان در خانه‌های خود بودند.

محمد بن عبدالله انصاری از صالح بن ابوالأخضر، از زهری، از قول مردی از بنی غنم نقل می‌کند که می‌گفته است \* شب هنگام آواز بیل و تیشه شنیدند و پیامبر (ص) شبانه دفن شدند.

وکیع بن جراح از صالح بن ابوالأخضر، از زهری نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) شبانه دفن شد، و بنی لیث می‌گفتند ما آواز بیل و تیشه را می‌شنیدیم و پیامبر (ص) شبانه دفن شدند.

معن بن عیسی از مالک بن انس نقل می‌کند که می‌گفته است \* از قول أم سلمة همسر پیامبر (ص) برای من نقل کردند که می‌گفته است مرگ پیامبر (ص) را باور نکردم مگر هنگامی که آواز بیلها را از برای کندن گور پیامبر (ص) شنیدم.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالرحمن بن عبدالعزیز، از عبدالله بن ابوبکر، از پدرش، از عمّرة، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است \* از دفن رسول خدا (ص) آگاه نشدیم تا آنکه در سپیده‌دمان (آخر شب) شب سه‌شنبه آواز کلنگها را شنیدیم.

محمد بن عمر [واقدی] از معمر، از زهری نقل می‌کند که می‌گفته است



\* پیامبر (ص) شبانه دفن شد و پیرمردان انصار در بنی غنم می گفتند شب سه شنبه رو به پایان بود که صدای بیلها را شنیدیم.

محمد بن عمر [واقدی] از یحیی بن عبدالرحمن بن محمد بن کبیبه، از جدش نقل می کند که می گفته است \* پیامبر (ص) ظهر روز دوشنبه رحلت فرمود و ظهر روز سه شنبه به خاک سپرده شد.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن محمد بن عمر، از پدرش، از جدش نیز همین روایت را نقل می کند.

محمد بن عمر [واقدی] از محمد بن اسحاق و عبدالرحمن بن ابوالزناد، از عبدالرحمن بن حزملة، از سعید بن مسیب، و همچنین محمد بن عمر [واقدی] از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبیره، از شریک بن عبدالله بن ابونمیر، از ابوسلمه بن عبدالرحمن نقل می کنند که می گفته است \* پیامبر (ص) روز دوشنبه رحلت فرمود و روز سه شنبه دفن شد.

قبیصة بن عقبه از سفیان ثوری، از حجاج بن أرطاة، از قول مردی از ابراهیم نقل می کند که می گفته است \* پیامبر (ص) را از جانب قبله در گور کردند.

نوح بن یزید مؤذب گوید \* ابراهیم بن سعد را پرسیدند: گودی مرقد مطهر پیامبر (ص) چند بود؟ گفت: سه ذراع.

### آب پاشی بر مرقد پیامبر (ص)

معن بن عیسی اشجعی از اسحاق بن ابوحزملة، از عبدالله بن ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم نقل می کند که \* بر گور مطهر پیامبر (ص) آب پاشیده شد.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن جعفر، از ابن ابوعون، از ابو عتیق، از جابر بن عبدالله نقل می کند که می گفته است \* بر مرقد پیامبر (ص) آب پاشیده شد.

### برآوردن قبر رسول خدا (ص) از زمین

فضل بن دُکین و مالک بن اسماعیل، از حسن بن صالح، از ابوالبراء که مالک بن اسماعیل به ظن خود او را از آزادکردگان خاندان زبیر می دانست، نقل می کردند که می گفته است \* با

مُصْعَب بن زبیر به خانه‌ی رفتم که مرقد پیامبر (ص) و گور ابوبکر و عمر در آن بود. و دیدم قبور آنان مستطیل شکل است.

سعید بن محمد و زَاقِ ثَقَفِی، از سفیان بن دینار نقل می‌کند که می‌گفته است: \* قبور پیامبر (ص) و عمر و ابوبکر را دیدم که از سطح زمین برجسته‌تر بود.

طَلْق بن غَنَامِ نَخَعِی از عبدالرحمن بن جُرَیْس، از حَمَّاد، از ابراهیم نقل می‌کند که \* بر مرقد مطهر پیامبر (ص) چیزی نهادند که از زمین بلندتر بود، تا شناخته شود که مرقد ایشان است.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالعزیز بن محمد، از جعفر بن محمد (ع) از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: \* برجستگی مرقد مطهر از زمین یک و جب بود.

محمد بن عمر [واقدی] از حسن بن عُمارة، از ابوبکر بن حفص بن عمر بن سعد نقل می‌کند که می‌گفته است: \* مرقد پیامبر (ص) و گور ابوبکر و عمر اندکی از سطح زمین برجسته‌تر بود و روی آنها ریگ وجود داشت.

محمد بن عمر [واقدی] از هشام بن سعد، از عمرو بن عثمان نقل می‌کند که می‌گفته است: \* از قاسم بن محمد شنیدم که می‌گفته است من در روزگار خُردی بر قبور نظر افکندم و بر آن ریگهای قرمز دیدم.

احمد بن محمد بن ولید ازرقی مکی از مسلم بن خالد، از ابراهیم بن نُوْفَل بن سعید بن مغیره هاشمی، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: \* به روزگار عمر ابن عبدالعزیز<sup>۱</sup> دیواری که کنار مرقد پیامبر (ص) بود، خراب شد. عمر ابن عبدالعزیز امر بن ساختن آن داد. گوید، چون ساخته می‌شد، خود آن جا می‌نشست و علی بن حسین (ع) را گفت: ای علی، برخیز و خانه یعنی خانه پیامبر (ص) را جارو کن. پس قاسم بن محمد<sup>۲</sup> نیز برخاست و گفت: خدایت نیکو گرداناد، مرا هم اجازت فرمای. عمر بن عبدالعزیز گفت: آری تو هم برخیز. پس آن گاه سالم ابن عبدالله گفت: خدایت نیکو گرداناد، مرا هم اجازت فرمای. گفت: جملگی بنشینید، و تو ای مزاحم برخیز و خانه را جارو کن. پس مزاحم برخاست و جارو کرد. مسلم بن خالد می‌گفت در مدینه بر من ثابت شد خانه‌ی که مرقد مطهر

۱. چنان که از روایت بعدی فهمیده می‌شود مراد استانداری عمر بن عبدالعزیز در مدینه است نه هنگام خلافت او. - م.  
 ۲. قاسم بن محمد، فرزند محمد بن ابوبکر و پدر همسر حضرت باقر (ع) و جد مادری حضرت صادق (ع) است؛ سالم بن عبدالله نیز نوه عمر است. - م.



پیامبر (ص) در آن است، همان خانه عایشه است و در آن خانه و در حجره هر دو به سوی شام است و سقف آن خانه نیز بر همان وجه که بوده مانده است و در حجره سبویی با اثاث کارکردها پیامبر (ص) وجود داشت.

سَرِیج بن نعمان از هُشیم، از مردی قرشی ساکن مدینه نام او محمد بن عبدالرحمن، از قول پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است \* به روزگار عمر بن عبدالعزیز در مدینه و خلافت ولید، دیوار مرقد مطهر رسول خدا (ص) فرو ریخت و من از نخستین کسانی بودم که برخاسته مرقد رسول خدا (ص) را نگرستم و دیدم که میان مرقد و دیوار خانه عایشه جز یک و جب فاصله نیست و دانستم که از جانب قبله امکان تشرّف نبوده و از آن در داخل نمی‌شده‌اند.

### سن پیامبر (ص) در روز مرگ

ابو ضَمْرَة انس بن عیاض لُثَیّی از ربیعه بن ابوعبدالرحمن نقل می‌کند که از انس ابن مالک شنیده که می‌گفته است \* پیامبر (ص) شصت ساله بود که رحلت فرمود.

عبدالله بن عمر و ابومعمر مَنقَرِیّ از عبدالوارث بن سعید، از ابو غالب باهلیّ نقل می‌کند که می‌گفته است در حضور من علاء بن زیاد عدویّ از انس بن مالک پرسید ای ابو حَمَزَه، پیامبر (ص) در روز مرگ چند ساله بود؟ گفت \* روزی که خدا او را به سوی خود بُرد شصت سال داشت به تمامی، و چون جوانترین و زیباترین و خوش‌اندامترین مردان بود.

اسود بن عامر و حجّاج بن منْهال، از حَمّاد بن سَلْمَة، از عمرو بن دینار، از عروَة نقل می‌کنند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) به چهل سالگی مبعوث شد و به شصت سالگی رحلت فرمود.

خالد بن خدّاش از عبدالله بن وَهَب، از قُرّة بن عبدالرحمن، از ابن شهاب، از انس بن مالک نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) در چهل سالگی به پیامبری مبعوث شد، پس ده سال در مکه و ده سال در مدینه اقامت فرمود و به شصت سالگی رحلت کرد و در سر و ریش آن حضرت بیست تار موی سپید هم نبود.

اسود بن عامر از حَمّاد بن سلمه، از عمرو بن دینار، از یحیی بن جَعْدَة نقل می‌کند که

\* پیامبر (ص) دختر خود را فرمود: ای فاطمه، هیچ پیامبری مبعوث نمی شود مگر آنکه ایام نبوت پیامبر پس از او نیم مدت نبوت او باشد، و عیسی بن مریم (ع) از برای چهل سال مبعوث شد و من از برای بیست سال.

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان ثوری، از اعمش، از ابراهیم نقل می کند که می گفته است: \* پیامبر (ص) می فرمود: هر پیامبر پس از بعثت، نیم پیامبر پیش از خود عمر می کند و عیسی بن مریم میان قوم خود چهل سال بزیست.

رُوح بن عبادة از زکریاء بن اسحاق، از عمرو بن دینار، از ابن عباس؛ و همچنین رُوح بن عبادة از هشام بن حسان، از عكرمة، از ابن عباس؛ و كثير بن هشام و موسى بن اسماعیل و اسحاق بن عیسی و حجاج بن منهل، جملگی از حماد بن سلمة، از ابوجمرة ضبعی، از ابن عباس؛ و یزید بن هارون و انس بن عیاض و عبدالله بن نمیر، جملگی از یحیی بن سعید، از سعید بن مسیب؛ و ابوبکر ابن عبدالله بن ابواویس از سلیمان بن بلال، از یونس به یزید ایللی، از ابن شهاب، از عروة، از عایشه؛ و فضل بن دُکین از یونس بن ابواسحاق، از ابوالسفر، از عامر، از جریر، از معاویه؛ و وهب بن جریر از شعبة، از ابواسحاق، از عامر بن سعد بجلی، از جریر، از معاویه بن ابوسفیان؛ و فضل بن دُکین از اسرائیل، از جابر، از ابوجعفر (ع)؛ و عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از سعید بن مسروق، از مُسلم بن ضبیح، از قول مردی از قبیله اَسلم؛ و مُطرف بن عبدالله یساری از عبدالعزیز بن ابوحازم، از محمد بن عبدالله، از ابن شهاب، از عروة بن زبیر، از عایشه؛ و زهری از سعید بن مسیب، و فضل بن دُکین از زُهریر، از ابواسحاق، از عبیدالله بن عتبة؛ و فضل بن دُکین از شریک، از ابواسحاق؛ و همچنین مُعلی بن اسد از وُهب، از داود، از عامر؛ و نصر بن باب از داود، از عامر؛ و محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله ابن عمر عُمَریّت، از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش؛ و همچنین محمد بن عمر [واقدی] از سلیمان بن بلال، از عتبة بن مسلم، از علی بن حسین (ع) جملگی نقل می کنند<sup>۲</sup> که: \* پیامبر (ص) به شصت و سه سالگی رحلت فرموده است. ابوعبدالله محمد بن سعد گوید: به خواست خداوند متعال همین خبر صحیح و ثابت است.

سعید بن سلیمان از هُشیم، از علی بن زید، از یوسف بن مِهران، از ابن عباس نقل

۱. یعنی حضرت امام محمد باقر (ع). م.

۲. تنها در این روایت و روایت مدت اقامت در مدینه، این همه سلسله اسناد مختلف آمده است و چون شیوه این بنده در ترجمه، حذف اسناد نیست، نقل شد. م.



می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) به شصت و پنج سالگی رحلت فرمود.  
 مُعَلَّى بن اَسَد از وَهَبِ، از یونس، از عَمَّار آزاد کرده بنی هاشم نقل می‌کند که می‌گفته  
 است از ابن عَبَّاس شنیدم که می‌گفت \* پیامبر (ص) به شصت و پنج سالگی رحلت فرمود.  
 خالد بن خِدَاش از یزید بن زُرَّیْع، از یونس بن عَبَّید، از عَمَّار آزاد کرده بنی هاشم نقل  
 می‌کند که می‌گفته است \* ابن عَبَّاس را پرسیدم: عمر پیامبر (ص) هنگام مرگ چند بود؟  
 گفت: گمان نمی‌کردم بر مردی چون تو که از قوم پیامبر (ص) شمرده می‌شوی، چنین  
 موضوعی پوشیده مانده باشد. گفتم: در این باره پرسیده‌ام و در آن اختلاف است. گفت: آیا  
 می‌توانی حساب کنی؟ گفتم: آری. گفت: بشمر. به چهل سالگی مبعوث شد و پانزده سال در  
 مکه با بیم و تحت نظر گذراند و ده سال نیز در مدینه مهاجر بود.

### مدت اقامت پیامبر (ص) در مدینه پس از هجرت تا رحلت

ابو ضمیرة انس بن عیاض لثیّی از ربیعة بن ابو عبدالرحمن، از انس بن مالک؛ و عبدالله بن  
 نُمَیر، از حَجَّاج، از نافع، از ابن عمر؛ و رُوْح بن عُبَّاد از هشام بن حَسَّان، از عِکْرَمَة، از  
 ابن عَبَّاس؛ و انس بن عیاض و یزید بن هارون و عبدالله بن نُمَیر از یحیی بن سعید، از سعید بن  
 مَسِیب؛ و حَجَّاج بن مِنْهال و کثیر بن هشام و موسی بن اسماعیل و اسحاق بن عیسی، جملگی  
 از حَمَّاد بن سَلَمَة، از ابو جمره، از ابن عَبَّاس؛ و یحیی بن عُبَّاد از حَمَّاد بن سَلَمَة، از عَمَّار بن  
 ابو عَمَّار آزاد کرده بنی هاشم، از ابن عَبَّاس؛ و عبدالله بن مَسَلَمَة بن قَعْنَب از سلیمان بن بلال،  
 از ربیعة بن عبدالرحمن، از انس بن مالک، جملگی روایت می‌کردند که \* پیامبر (ص) ده  
 سال در مدینه اقامت فرمود. ابن عَبَّاس در حدیثی که ابو جَمْرَة از او نقل کرده، گفته سیزده  
 سال نیز در مکه پس از بعثت اقامت فرموده است.

### اندوه بر رسول خدا (ص) و آن کسان که بر آن حضرت ندبه کردند و گریستند

سلیمان بن حرب از حَمَّاد بن زید، از ثابت، از انس نقل می‌کند که می‌گفته است \* چون حال

پیامبر (ص) سنگین شد درد و ناراحتی او را فروگرفت و فاطمه (ع) گفت: ای وای از درد و ناراحتی پدرم. پیامبر (ص) او را فرمود: از پس امروز پدرت را درد و غمی نخواهد بود. و چون رسول خدا (ص) رحلت فرمود، فاطمه (ع) گفت: ای وای پدرم که دعوت پروردگار خود را پاسخ گفت. ای وای پدرم که بهشت برین مأوای اوست. ای وای پدرم که جبرئیل را در غم مرگش تسلیت گویانیم، ای وای پدرم که چه به پروردگار خود نزدیک شد. و چون پیامبر (ص) را به خاک سپردند، فاطمه (ع) انس را فرمود: ای انس چگونه رضایت داد دلهایتان که بر رسول خدا (ص) خاک بریزید؟

عازم بن فضل از حماد بن زید، از ایوب، از عکرمه نقل می‌کند که می‌گفته است: \* چون رسول خدا (ص) رحلت فرمود، اُمّ ایمن می‌گریست. پس او را گفتند: آیا بر رسول خدا می‌گریی؟ گفت: اگر چند که بر پیامبر (ص) بگریم، می‌دانم که او به دیاری رفت که برای او به مراتب از این جهان بهتر است، ولی من بر آن می‌گریم که وحی از ما بریده شد و دیگر از آسمان خبری نمی‌رسید.

سعید بن منصور از سفیان بن عیینة، از عاصم بن محمد بن زید، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: \* هرگز ندیدم ابن عمر از پیامبر (ص) نام ببرد مگر اینکه بگرید. محمد بن عمر [واقدی] از شبل بن علاء، از پدرش نقل می‌کند که: \* چون رسول خدا (ص) محتضر شد، فاطمه (ع) گریست. پیامبر (ص) فرمود: دخترم مگری، و چون من مُردم بگو انا لله و انا الیه راجعون، که هر تنی را در هر مصیبت، برگفتن آن عوض و خلف است. فاطمه (ع) گفت: حتی از شما ای رسول خدا؟ فرمود: آری، حتی از من.

محمد بن عمر [واقدی] از سفیان بن عیینة، از عمرو بن دینار، از ابوجعفر (ع) نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پس از رحلت پیامبر (ص)، فاطمه (ع) هرگز خندان دیده نشد، و گاهی تبسمی بر گوشه لبش آشکار می‌شد.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن جعفر، از کسی از خاندان یربوع، از عبدالرحمن بن سعید بن یربوع نقل می‌کند که می‌گفته است: \* روزی علی بن ابی طالب (ع) آمد و روی پوشانده بود و سخت اندوهگین بود. ابوبکر پرسید: تو را سخت اندوهگین می‌بینم. علی (ع) فرمود: اندوه و غمی که مرا رسید، تو را نرسید. ابوبکر گفت: بشنوید چه می‌گوید! شما را به خدا سوگوند، آیا در سوک پیامبر (ص) اندوهگین تر از من کسی دیده‌اید؟

محمد بن عمر [واقدی] از محمد بن عبدالله زهری، از سعید بن مسیب، از عبدالله بن



عمر و بن عاص نقل می‌کند که می‌گفته است: \* از عثمان بن عفان شنیدم که می‌گفت چون رسول خدا (ص) رحلت فرمود، برخی از اصحاب چنان اندوهگین شدند که چیزی نمانده بود به و هم دچار آیند. من نیز از کسانی بودم که سخت اندوهگین شدند. روزی در ایوانی از ایوانهای مدینه نشسته بودم و تازه با ابوبکر بیعت شده بود. عمر از کنارم گذشت و سلام گفت و من از اندوه متوجه نشدم. عمر پیش ابوبکر رفت و او را گفت: می‌خواهی چیزی بگویم که مایه شگفتی تو گردد؟ بر عثمان گذشتم و او را سلام دادم و سلام مرا پاسخ نگفت. ابوبکر برخاست و دست عمر را گرفت و هر دو به نزدیک من آمدند. ابوبکر مرا گفت: ای عثمان! این برادرت نزد من آمده و می‌گوید از کنار تو گذشته سلام گفته است و تو پاسخ نداده‌ای. موجب چیست؟ گفتم: ای خلیفه رسول خدا، من چنین نکرده‌ام. عمر گفت: به خدا سوگند چنان کردی و این رفتار تکبرآمیز، خاص است شما بنی‌امیه را. گفتم: به خدا سوگند که نفهمیدم تو بر من گذشته سلام کرده‌ای. ابوبکر گفت: راست می‌گویی، و به خدا قسم چنین می‌بینم که دل مشغول به چیزی بوده‌ای. گفتم: آری. گفت: چه چیزی تو را دل مشغول داشته است؟ گفتم: پیامبر (ص) رحلت فرمود و از ایشان نپرسیدم که نجات و رستگاری این امت در چیست، و با خود بر این اندیشه می‌کردم و از بی‌توجهی و قصور خود در عجب بودم. ابوبکر گفت: من از پیامبر (ص) پرسیدم و مرا خبر داد که نجات در چیست. پس عثمان گفت: در چیست؟ ابوبکر گفت: پیامبر (ص) را پرسیدم که نجات این امت در چیست؟ فرمود: هر کس از من بپذیرد همان کلمه‌ی را که با عمویم گفتم و نپذیرفت، رستگار است و کلمه‌ی که پیامبر (ص) به عمویش عرضه فرمود، شهادت است بر اینکه لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله.

محمد بن عمر [واقدی] از أسامة بن زید، از پدرش، از عطاء بن یسار نقل می‌کند که می‌گفته است: \* در بیماری رحلت رسول خدا (ص) همسرانش به حضور گرد آمدند. صفیه همسر آن حضرت گفت: ای رسول خدا، به خدا سوگند دوستر می‌داشتم درد و بیماری شما بر من باشد. دیگر همسران پیامبر (ص) غمزه کردند [به نشانه تکذیب و تمسخر] و پیامبر (ص) متوجه شده فرمود: دهان بشوید. گفتند: از چه چیزی؟ فرمود: از غمزه‌ای که بر همتای خود روا داشتید، و به خدا سوگند که او راستگوست.

عُبیدالله بن محمد بن حَفْص تَمِی از حمّاد بن سلّمه، از علی بن یزید، از قاسم بن محمد نقل می‌کند که: \* مردی از اصحاب پیامبر (ص) کور شد. دوستان او به عبادتش رفتند.

گفت: من چشمان خود را از بهر آن می خواستم که بر چهره رسول خدا (ص) بدوزم و اکنون که خدای پیامبرش را بازگرفت، داشتن چشمانی به زیبایی چشم آهوان تَبَالَه نیز مرا خوشحال نخواهد ساخت.

ابوبکر بن محمد بن ابومرّة مکی از نافع بن عمر، از ابن ابوملّیّکه نقل می کند که می گفته است: \* عایشه همواره بر گور پیامبر (ص) می خفت، تا آنکه شبی در خواب دید که پیامبر (ص) از مرقد خود بیرون آمد. گفت: به خدا سوگند که این خواب مایه شیفتگی من می شود و رسول خدا (ص) هرگز بیرون نخواهد آمد. و خفتن بر مرقد مطهر را ترک کرد.

### میراث پیامبر (ص) و آنچه از ایشان ماند

عبدالله بن نمیر از عبدالله بن عمر، از ابن شهاب، از ابوبکر نقل می کند که می گفته است: \* شنیدم پیامبر (ص) می فرمود: ما ارث نمی گذاریم و آنچه از ما بماند صدقه است. محمد بن عمر [واقدی] از معمر و مالک و أسامة بن زید، از زهری، از عروة، از عایشه؛ و معمر و أسامة بن زید و عبدالرحمن بن عبدالعزیز از زهری، از مالک ابن اوس بن حدّثان، از عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب (ع) و زبیر بن عوام و سعد بن ابی وقاص و عباس بن عبدالمطلب نقل می کنند که می گفته اند: \* پیامبر (ص) فرمود: از ما ارث برده نمی شود و آنچه از ما بماند، صدقه است. و مراد پیامبر (ص) شخص خودش بوده است.<sup>۱</sup>

خالد بن مخلّد بَجَلّی از مغیره بن عبدالرحمن، از ابوالزناد، از اعرج، از ابوهریره، از پیامبر (ص) نقل می کند که فرموده است: \* وراثت من نباید درهم و دیناری میان خود بخش کنند، آنچه از من بماند پس از نفقه همسران و اجرت کارگران، بقیه صدقه است. عفان بن مسلم از حماد بن سلمه، از کلبی، از ابوصالح، از امّ هانئ نقل می کند که: \* فاطمه (ع) ابوبکر را گفت: از پس مرگ تو چه کسانی از تو ارث می برند؟ گفت: فرزندان

۱. نقل این روایت از امیرالمؤمنین علی (ع) صحیح نیست. در روایات بعد ملاحظه می کنید که آن حضرت از قرآن دلیل می آورد بر آن که از پیامبران ارث برده می شود و اگر خود از روایت کنندگان این حدیث می بود هرگز چنان نمی فرمود. -م.



من و زن من. فرمود: پس چرا میراث پیامبر (ص) باید به تو برسد و ما محروم باشیم؟ گفت: ای دختر رسول خدا، به خدا سوگند که من از پدر تو زمین و طلا و نقره و غلام و مالی به ارث نبرده‌ام. فرمود: چرا همان سهمی را که خدا برای ما و ویژه ما نهاده است تو در دست گرفته‌ای؟ گفت: من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: این وسیله خورد و خوراک و روزی است که خداوند در دست من نهاده است و چون مردم باید میان مسلمانان بخش شود.

محمد بن عمر [واقدی] از معمر، از زهری، از عروة، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: \* فاطمه (ع)، ابوبکر را پیام داد و میراث خود از رسول خدا (ص) را مطالبه کرد و مراد او از آن چیزهایی بود که خداوند خاص رسول خود نهاده بود که شامل ماترک پیامبر (ص) در مدینه و فدک می‌شد با آنچه از خمس خیبر به جا مانده بود. ابوبکر گفت: پیامبر (ص) می‌فرمود از ما ارث برده نمی‌شود و آنچه بماند صدقه است و همه خاندان پیامبر نیز از آن بهره‌مند می‌شوند و من هیچ تغییری در صدقات پیامبر (ص) نخواهم داد و باید که به همان حال که به روزگار پیامبر (ص) بوده است باشد و همان‌گونه که پیامبر (ص) در آن مورد عمل فرموده است، عمل خواهم کرد. پس ابوبکر سر پیچید از اینکه از اموال چیزی به فاطمه (ع) دهد. و فاطمه (ع) بر او خشم گرفت و نیز تا مرگ خود با او سخن نگفت. و فاطمه (ع) شش ماه پس از رسول خدا (ص) زنده بود.

محمد بن عمر [واقدی] از هشام بن سعد، از عباس بن عبدالله بن معبد، از جعفر نقل می‌کند که می‌گفته است: \* فاطمه (ع) به نزدیک ابوبکر آمد و میراث خود مطالبه فرمود و عباس نیز آمد و میراث خود خواست. علی (ع) نیز با آنان بود. ابوبکر گفت: رسول خدا (ص) فرموده است از ما ارث نمی‌برند و آنچه بگذاریم صدقه است، و آنچه پیامبر (ص) بر عیال خود می‌پرداخته است، بر من است که پردازم. علی (ع) این آیه را خواند: «و سلیمان از داود ارث برد»<sup>۱</sup> و هم فرمود: زکریاء (ع) در دعای خود در قرآن گوید: «از من و از خاندان یعقوب ارث برد»<sup>۲</sup> ابوبکر گفت: چنین است و به خدا سوگند تو هم آنچه من می‌دانم، می‌دانی. علی (ع) گفت: این کتاب خداست که سخن می‌گوید. پس دیگر سخنی نگفته بازگردیدند.

محمد بن عمر [واقدی] از هشام بن سعد، از زید بن اسلم، از پدرش نقل می‌کند که

۱. «وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» - از آیه ۱۶ از سوره النمل. - م.

۲. از آیه ۶ از سوره مریم. - م.

می‌گفته است: \* از عمر شنیدم که می‌گفت روزی که پیامبر (ص) رحلت کرد، همان روز با ابوبکر بیعت شد و فردای آن روز فاطمه (ع) با علی (ع) به نزدیک ابوبکر آمد و گفت: میراث مرا از اموال پدرم رسول خدا (ص) به من دهید.<sup>۱</sup> ابوبکر گفت: از اثاث خانه یا از زمینهای مشجر؟ فرمود: از فدک و خیبر و صدقات آن حضرت در مدینه ارث می‌برم، همچنان که تو اگر بمیری دخترانت از تو ارث می‌برند. ابوبکر گفت: پدرت از من بهتر بود، و به خدا سوگند که تو نیز از دختران من بهتر و برتری؛ ولی پیامبر (ص) فرموده است: از ما میراث برده نمی‌شود و آنچه بماند، صدقه است - یعنی اموالی که مانده است. حال اگر تو علم داری که پدرت به تو بخشیده است و پاسخ مثبت دهی قول تو را درمی‌پذیرم و تصدیق می‌کنم. فاطمه (ع) فرمود: ام‌ایمن آمد و مرا خبر داد که پیامبر (ص) فدک را به من عطا فرموده است. ابوبکر گفت: از ام‌ایمن شنیدی که بگوید فدک از تو است؟ پس اگر چنین بگویی، تو را تصدیق می‌کنم و از تو درمی‌پذیرم. فاطمه (ع) گفت: من آنچه می‌دانستم با تو گفتم.

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از جابر، از عامر نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) رحلت فرمود و وصیتی جز بر مسکن همسرانش و قطعه زمینی نفرمود. فضل بن دُکین و حسن بن موسی از زُهیر، از ابواسحاق، از عمرو بن حارث برادر جُویریه همسر پیامبر (ص) نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* به خدا سوگند پیامبر (ص) هنگام رحلت درهم و دینار و برده و کنیز و چیز دیگری نداشت جز از استر سپید و سلاح و زمینی که آن را صدقه نهاده بود.

اسحاق بن یوسف ازرق از سفیان ثوری، از ابواسحاق، از عمرو بن حارث بن مُصطلق، و عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از ابواسحاق، از عمرو بن حارث نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) چیزی باقی نگذاشت جز از استر سپید و سلاح خود و زمینی که آن را صدقه نهاده بود.

اسحاق بن یوسف ازرق از سفیان، و هاشم بن قاسم از ابومعاویه شیبان؛ و فضل بن دُکین و محمد بن عبدالله اَسَدی، هر دو از مِسْعَر، و جملگی از زَرّ بن حَبِیش، از عایشه نقل

۱. صرفنظر از سلسله راویان، با توجه به آنکه طبق بیشتر روایات نقل شده که در صفحات پیش ملاحظه کردید پیامبر (ص) شب چهارشنبه دفن شده‌اند، چگونه معقول است که هنوز جسد مطهر پیامبر (ص) دفن نشده فاطمه (ع) به مطالبه میراث خود آید. - م.



می‌کنند که \* کسی او را از میراث رسول خدا (ص) پرسید. عایشه گفت: ای بیچاره، مرا از میراث پیامبر (ص) می‌پرسی. پیامبر (ص) رحلت فرمود و هیچ دینار و درهم و برده و کنیز و گوسپند و اشتری از او نماند.

فضل بن ذکین و محمد بن عبدالله اسدی از مشعر، از عدیت بن ثابت، از علی ابن حسین (ع) نقل می‌کنند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) رحلت فرمود و هیچ دینار و درهم و برده و کنیزی باقی نگذاشت.

عفان بن مسلم از ثابت پدر زید، از هلال بن خباب، از عکرمه، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است \* رسول خدا (ص) رحلت فرمود و هیچ دینار و درهم و برده و کنیز و غلام و [کنیز] بچه‌داری از خود به جا نگذاشت و زره خود را در مقابل سی صاع جوبه نزد مردی یهودی به گرو نهاده بود.

### کسی که وامها و وعده‌های رسول خدا (ص) را گزارد

هاشم بن قاسم کِنَانِی از ابو معشر مدینی، از زید بن اسلم و عمر بن عبدالله آزاد کرده غُفَرَة نقل می‌کردند که \* چون رسول خدا (ص) رحلت فرمود و پس از اینکه نخستین اموال از بَحْرَیْن برای ابوبکر رسید، گفت: هر کس که پیامبر (ص) او را وعده مساعدت داده است، بیاید. جابر بن عبدالله انصاری آمد و گفت: پیامبر (ص) مرا وعده فرمود که چون اموال بَحْرَیْن برسد مرا اینقدر و اینقدر و اینقدر مال عنایت فرماید. و دو کف خود را به هم چسبانده نشان داد که چه مقدار. ابوبکر گفت: بردار. و او با دو کف دست خود برداشت و شمردند و پانصد درهم شد. ابوبکر آن پانصد درهم را با هزار درهم دیگر بدو داد. گروهی دیگر نیز آمدند که پیامبر (ص) آنان را وعده فرموده بود و هریک چندان که پیامبر (ص) وعده داده بود، برداشتند. پس آن‌گاه ابوبکر مانده مال را میان مسلمانان بخش کرد و به هریک ده درهم رسید.

محمد بن عمر [واقدی] از بَرْدَان بن ابوالنضر، از محمد بن مُنْکَدِر، از جابر بن عبدالله نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) مرا فرمود: چنانچه از بحرین اموالی برسد، تو را اینقدر و اینقدر و اینقدر خواهم داد. گوید، رسول خدا (ص) رحلت فرمود و اموال بحرین نرسید و چون آن اموال را برای ابوبکر آوردند، گفت: هر کس که پیامبر (ص) او را وعده‌یی

داده است بیاید. من گفتم: پیامبر (ص) به من وعده داده بود هرگاه اموال بحرین باید، به تو اینقدر و اینقدر و اینقدر خواهم داد. گفت: بگیر. نخستین بار که برداشتم، پانصد درهم بود و دو بار دیگر نیز مشت‌هایم را پر کردم و برداشتم.

محمد بن عمر [واقدی] از سفیان بن عیینة، از محمد بن مُنکدر، از جابر نقل می‌کند که \* پیامبر (ص) فرمود: چون اموال بحرین برسد، تو را اینقدر و اینقدر و اینقدر خواهم داد و سه بار با کف دو دست خود اشاره کرد. چون آن اموال برای ابوبکر رسید، ابوبکر گفت: هر کس که پیامبر (ص) او را وعده فرموده است، بیاید. جابر گفت: من پیش او رفتم. گفت: بردار. نخست یک بار با دو مشت خود برداشتم که پانصد درهم بود و پس آن‌گاه دو بار دیگر نیز مشت‌هایم را پر کردم.

محمد بن عمر [واقدی] از عبیدالله بن عبدالعزیز، از حکیم بن حکیم بن عبّاد ابن حنیف، از ابوجعفر (ع) از جابر نقل می‌کند که \* ابوبکر از پس رحلت رسول خدا (ص) خطبه خواند و ضمن آن گفت: هر کس رسول خدا (ص) او را وعده‌ی فرموده است، برخیزد. جابر بن عبدالله برخاست و گفت: پیامبر (ص) وعده فرمود که چون مال بحرین برسد، مرا سه مشت مال عنایت کند. گوید: ابوبکر چنان کرد و سه بار دست‌های او را پر کرد. محمد بن عمر [واقدی] از سفیان بن عیینة، از عمرو بن دینار، از ابوجعفر (ع)، از جابر نقل می‌کند که می‌گفته است \* ابوبکر مرا گفت: مشت کن و بردار. بار اول پانصد درهم بود و ابوبکر گفت: باز هم بردار. و چنان کردم.

محمد بن عمر [واقدی]، از ضحاک بن عثمان، از ضمرة بن سعید، از ابوسعید خدری نقل می‌کند که می‌گفته است \* چون اموال بحرین برای ابوبکر رسید شنیدم منادی او در مدینه ندا می‌دهد که هر کس که از رسول خدا (ص) برای او تعهدی بوده است، بیاید. مردانی آمدند و ابوبکر نیز به آنان عطا کرد. ابوبشیر مازنی هم آمد و گفت: رسول خدا (ص) فرمود: ای ابوبشیر، هرگاه مالی رسید، پیش ما بیا. ابوبکر دو یا سه مشت به او داد که هزار و چهارصد درهم بود.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن محمد بن عمر، از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش، از جابر نقل می‌کند که می‌گفته است \* علی (ع) وام‌های رسول خدا (ص) را ادا کرد و ابوبکر تعهدها و وعده‌های آن حضرت را.

محمد بن عمر [واقدی] از عبدالله بن جعفر، از عبدالواحد بن ابوعمون نقل می‌کند که



\* چون رسول خدا (ص) رحلت فرمود، علی (ع) فرمود منادی ندا دهد هرکس که پیامبر (ص) او را وعده‌یی داده است یا رسول خدا (ص) بدو وامی دارد، پیش من آید. و همه ساله روز عید قربان، کنار گردنه منی، کسی چنین ندا می‌داد. از پس رحلت علی (ع) حسن بن علی (ع) چنین می‌فرمود و انجام می‌شد و از پس ایشان، حسین بن علی (ع) چنین می‌کرد و از پس شهادت او دیگر چنین نشد، سلام و رضوان خداوند بر همه آنان باد. ابن ابوعون گوید: هرکس از خلق خدا که نزد علی (ع) می‌آمد و ادعا می‌کرد، چه بر باطل و چه بر حق، مدّعی او را برمی‌آورد.

### آنان که پیامبر (ص) را مرثیه گفتند<sup>۱</sup>

محمد بن عمر [واقدی] از قول رجال (روائی) خود گوید که \* ابوبکر صدیق رسول خدا (ص) را چنین مرثیه گفت:

يَا عَيْنِ فَانِكِي وَ لَا تَسْأَمِي      وَ حَقُّ الْبُكَاءِ عَلَيَّ الشَّيْدِ

ای چشم من، بگری و خسته مشو و گریستن شایسته و بحق است بر آن بزرگوار

عَلَيَّ خَيْرٌ خَنْدِفَ عِنْدَ الْبَلَاءِ      إِأْمَسَى يُغَيَّبُ فِي الْمُلْحَدِ

بر برترین خاندان مضر که به هنگام گرفتاریها در گور پنهان شد

فَضَلَى الْمَلِيكُ وَلِيُّ الْعِبَادِ      وَ رَبُّ الْبِلَادِ عَلَيَّ أَحْمَدِ

بر احمد درود فرستد پروردگار بزرگ که ولی همه بندگان و خداوندگار جمله

سرزمینهاست

فَكَيْفَ الْحَيَاةُ لِفَقْدِ الْحَبِيبِ      وَ زَيْنَ الْمَعَاشِرِ فِي الْمَشْهَدِ

چگونه است زندگی پس از فقدان محبوبی که به هنگام دیدار مایه زیور انجمنها بود؟

فَلَيْتَ الْمَمَاتَ لَنَا كُنَّا      وَ كُنَّا جَمِيعاً مَعَ الْمُهْتَدِي

ای کاش مرگ همه ما فرارسیده بود و همگان با راهنمای خود بودیم.

واقدی گوید \* و نیز چنین گفته است ابوبکر صدیق:

لَمَّا رَأَيْتُ نَسَبِيْنَا مُتَجَدِّلاً      ضَاقَتْ عَلَيَّ بِعَرَضِيْنِ الدُّوْرِ

۱. در هیچ یک از کتابهای سیره تا قرن سوم که در دسترس ابن بنده بود، این مقدار مرثیه ضبط نشده است و این از اختصاصات طبقات است. - م.

چون پیامبرمان را در کفن پیچیده<sup>۱</sup> دیدم، جمله خانه‌ها با همه پهنایشان بر من تنگ

شد

وَ ارْتَعْتُ رَوْعَةَ مُسْتَهَامٍ وَ اِلَهٍ      وَ الْعِظْمُ مِنِّي وَ اِهْنُ مَكْسُورُ

چون اضطراب عاشق شیفته سرگشته، به اضطراب افتادم و قامت خمید

أَعْتِيقُ وَيُحَكُّ اِنْ حُبَّكَ قَدْ ثَوَى      وَ بَقِيَتْ مُنْفَرِدًا وَ اَنْتَ حَسِيرُ

ای عتیق وای بر تو که محبوبت در گور پنهان شد و تنها و حسرت زده ماندی

يَا لَيْتَنِي مِنْ قَبْلِ مَهْلِكِ صَاحِبِي      غُيِّبَتْ فِي جَدْبٍ عَلَيَّ صُخُورُ

ای کاش پیش از مرگ سرورم در گور می شدم و بر من صخره‌ها می ریختند

فَلْتَحْدِثَنَّ بَدَائِعُ مِنْ بَعْدِهِ      تَغْيِي بِهِنَّ جَوَانِحُ وَ صُدُورُ

هراینه پس از او مسائلی پیش خواهد آمد که اندیشه‌ها و سینه‌ها را به ستوه خواهد

کرد.<sup>۲</sup>

واقعی گوید \* نیز ابوبکر گفت:

بَاثَتْ تَأْوُبِي هُمُومٌ ... حَشْدٌ      مِثْلُ الصُّخُورِ فَأَمْسَتْ هَدَبَ الْجَسَدَا

اندوهان فشرده همچون سنگهای گران شبانگاه مرا فرو می‌گیرد و پیکرم را درهم

می‌شکند

يَا لَيْتَنِي حَيْثُ نُبِّئْتُ الْغَدَاةَ بِهِ      قَالُوا الرَّسُولُ قَدْ امْسَى مَيْتًا فُقِدَا

ای کاش بامدادی که مرا خبر رسید و گفتند رسول (ص) شبانگاه درگذشت، از دست

می‌شدم

لَيْتَ الْقِيَامَةَ قَامَتْ بَعْدَ مَهْلِكِهِ      وَ لَا تَرَى بَعْدَهُ مَالًا وَ لَا وِلْدَا

ای کاش از پس مرگ او قیامت برپا می‌شد و ما از پس او مال و فرزندی نمی‌دیدیم

وَ اللّٰهُ اَثْبَى عَلَيَّ شَيْءٍ فُجِعْتُ بِهِ      مِنَ الْبَرِيَّةِ حَتَّى اَدْخَلَ اللّٰحْدَا

به خدا سوگند در قبال این مصیبت که بر من آمد، تا آن‌گاه که در گورم کنند بر

هیچ کس نخواهم دلبستگی داشت

كَمْ لِي بَعْدَكَ مِنْ هَمٍّ يُنْصَبُنِي      اِذَا تَذَكَّرْتُ لَا اَرَاكَ اَبْدَا

پس از تو هرگاه به یاد آورم که دیگر نخواهم دید، چه اندوهان که بر من فرو

۱. متجدد را سرازیر شونده در گور نیز می‌توان معنی کرد. - م.

۲. ابن هشام در سیره خود مطلقاً مرتبه‌یی از ابوبکر نیاورده است. - م.



خواهد ریخت

كَانَ الْمُصْفَاءَ فِي الْأَخْلَاقِ قَدْ عَلِمُوا      وَ فِي الْعَفَافِ فَلَمْ نَعْدِلْ بِهِ أَحَدًا

در اخلاق بسیار پاکیزه بود و همگان دانسته‌اند و در پاکدامنی هیچ تنی را همتای او

نمی‌دانیم

نَفْسِي فِدَاؤُكَ مِنْ مَيِّتٍ وَ مِنْ بَدَنِ      مَا أَطْيَبَ الذُّكْرَ وَ الْأَخْلَاقَ وَ الْجَسَدَا

جانم به فدای زنده و مرده تو باد که یاد و رفتار و پیکرت هم پاکیزه‌اند.

هشام بن محمد کلبی از عثمان بن عبدالملک، از عمران بن بلال بن عبدالله بن انیس

نقل می‌کند که می‌گفته است مشایخ خود را شنیده‌ام که می‌گفتند: «عبدالله ابن انیس پیامبر (ص) را چنین مرثیه گفت:

تَطَاوَلَ لَيْلِي وَ اغْتَرَّتْنِي الْقَوَارِعُ      وَ خَطَبُ جَلِيلٍ لِجَلِيلَةِ جَامِعٍ

شبهم دیر یاز شد و غمان کوبنده مرا فرو گرفت با مصیبتی بزرگ که جامع همه بلا یاست

غَدَاةٌ نَعَى النَّاعِي إِيْنَا مُحَمَّدًا      وَ تِلْكَ الَّتِي تَسْتَكُّ مِنْهَا الْمَسَامِعُ

بامدادی که خبر دهنده مرگ خبر مرگ پیامبر (ص) را به ما داد خبری بود که گوشها

را کرد کرد

فَلَوْ رَدَّ مَيِّتًا قَتَلُ نَفْسِي قَتَلْتُهَا      وَ لَكِنَّهُ لَا يَدْفَعُ الْمَوْتَ دَافِعُ

اگر با کشتن خود موجب بازگردیدن مرگ می‌شدم چنان می‌کردم و آوخ که مرگ را

دفع‌کننده‌ی نیست

فَأَلَيْتُ لَا أَتْنِي عَلَى هَلِكِ هَالِكٍ      مِنْ النَّاسِ مَا أَوْفَى ثَبِيرُ وَ فَارِعُ

سوگند می‌خورم که تا ثبیر و فارع [نام دو کوه است] پابرجاست بر مرگ هیچ مرده‌ی

از مردم نگریم

وَلَكِنِّي بَاكِ عَلَيْهِ وَ مُتَّبِعُ      مُصِيبَتَهُ إِنِّي إِلَى اللَّهِ رَاجِعُ

ولی بر او همواره گریانم و اندوهش را همواره در دل می‌پرورانم، که من سوی

خداوند رهسپارم

وَ قَدْ قَبِضَ اللَّهُ النَّبِيَّ قَبْلَهُ      وَ عَادَ أُصَيْبَتُ بِالرُّزَى وَ التَّبَابِعُ

و خداوند پیامبرانی را پیش از او هم قبض روح کرده است و قوم عاد و پادشاهان

یمنیها بدبخت شدند

فِيَا لَيْتَ شِعْرِي مَنْ يَقُومُ بِأَمْرِنَا      وَ هَلْ فِي قُرَيْشٍ مِنْ إِمَامٍ يُنَازِعُ